START

REEL 88

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect
  damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the
manuscripts may appear paler.

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

Inches

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 88

(Richter-Bernburg No. 105)

Author: Kamāloddīn Ḥosain Shīrāzī

Title: [Resālä dar teryāq-e kabīr]

193 fols., 190 x 120 mm

Text on bottom edge
filmed at end of manuscript

Text on spine
filmed at end of manuscript

کاتب دربار بزبان فاروق
[illegible]

1

~~A 731~~

Coll. 1117
MS 88

Rosicrucian Thelialgh.

BLANK PAGES

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس سزاوار حکیمست که ترکیب بدن
انسانرا از اجزاء لطیفه و جواهر شریفه ترتیب نمود
و از عطاخانهٔ جود مادة الحیوة وجود را عطا فرمود و
ثنای بی قیاس صانعی را سزد که بی ماده و مدة
طباق سبعه و اصول اربعه آفرید و موالید ثلث را

از بادیهٔ عدم بشهرستان وجود رسانید و از لطف
عامّ نوع انسانرا بتاج عزّت و اختصاص سرافراز
گردانید و خلعت خاصّ وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ
پوشانید مُبْدِعی که کل عقول در حقیقت ذاتش
حیرانند و عقول کل در اندیشهٔ صفاتش سرگردان
ای ز خیال ما برون در تو خیال کی رسد ⁘
⁘ با صفت تو عقل را لاف کمال کی رسد
و درود نامعدود بر مدار عالم وجود و مرکز دایره
جود سریر لَوْلاکَ سلطان وَمَا اَرْسَلْنَاکَ

پسندالطباء البشر و سید اهل الوبر والمدر
صدر صفه صفا محمد مصطفی علیه افضل الصلوات
واکمل التحیات وصلوة و سلام بر خلاصه
انام وصی بحق و ولی مطلق قالع کفر و طغیان
قامع شرک و عدوان امام المشارق والمغارب
امیرالمومنین علی بن ابی طالب و بر روان
اولاد امجاد و پیروان ایشان باد که اعلام طرق
دین و راهنمایان راه یقین اند و بتریاق محبت
ایشان نفس انسان از غایله سموم ضلالت می رهد

و فادزهر مودت ایشان از نکایت غوایه
خلاصی میدهد و بعد چنین گوید اقل العباد
کمال الدین حسین شیرازی که چون بشرف
خدمت حضرت فلک رتبت کیوان مرتبت
مشتری منزلت مهر سپهر حشمت وجلال
نیر اوج رفعت و اجلال هادی طریق
هدایت و سداد و والی ولایت اقتدار
وارشاد مرتضی الممالک فی الآفاق
ومقتدی الطوائف علی الاطلاق نور حدیقه

سیادت وافضال نور حدقهٔ ارباب
درایت وکمال اعنی دریادلی که حاصل بحر وکان
در کفهٔ میزان همتش بی مقدارست وکف
گهرفشانش چون ابر نیسان گوهربار ::
در ابر اگر ز دست تو یک خاصیت نهند ::
:: دست تهی برون ندهد هرگز از جنان
قدوة الاخیار وخلاصة الابرار منبع الجود
والسخا ومعدن المجد والعلی شمس الفلک
الرفعة والاجلال ونور الافق العز والاقبال

المؤید من عند الله الولی الغنی شاه نور الدین
نعمت الله الباقی الحسینی ابد الله دولته
وخلد نعمته مشرف گشت لطف عام
وتوجه خاص آنحضرت نسبت بارباب
فضیلت بغایت ونهایت یافت لهذا
درگاه رفیعش مقر افاضل وفواضل است
که بحلیهٔ شرف متحلی وباشراقات
فضایل شمسیة اللمعات وردیة النسمات
متجلی اند وطبع وقادش را که فهم علوم

حکمی و ریاضی و غیرهما و ادراک
و استشمام آن علوم طبیعی است
بتحقیق و تفتیش مسائل دقیقهٔ عمیقه
و حلّ مباحث غریبهٔ مبهمه مایل و
راغب دید ؞ ثناءهٔ فوق الافهام
و دعاءهٔ واجبٌ علی الانام ؞
؞ هست وصفش برون ز حدّ ادا
بسط الله ظلّه ابدا ؞ چنین

بخاطر رسید که تحفهٔ لمجلسه السامی و محفله النامی
رسالهٔ جامع کامل در بیان اصول ترکیب حاوی
بر قانون ترتیب شامل بر زبدهٔ اغراض حکما در
اختیارات اجزاء و وجوه تاثیر تریاق کبیر که
اجلّ تریاقات و اشرف مرکّباتست و فلاسفه
اول و قدمای حکما بطبع سلیم و ذهن مستقیم
تعیّن ارکان و تقدیر اوزان آن فرموده اند و در
اختیار هر جزوی ملاحظهٔ کلی نموده تالیف نمایم
و بدرر فواید و غرر فواید از کلام متقدمین و متاخرین

پارايد وضعيف از متين ونحيف از ثمين ممتاز
كرداند وبنظر شريف آنحضرت كه صيرفي بازار خبرت
ونقاد ارباب بصيرتست رساند اميد كه بعين رضا
منظور كشته در نظر كيميا اثرش تمام عيار نمايد
وهرچه بمحك تجربه رساتند خالص برآيد والتماس
از لطف عميم آنخداوندانست كه چون برسهو وخلل
وخطا وزلل كه لازمهٔ انسانست اطلاع يابند هرآنچه
قابل اصلاح باشد برشح قلم كهربار مزين فرمايند
وهرآنچه از درجهٔ استقامت بغايت دور باشد

اكر بذيل عفو بپوشانند از خلق كريم دور نيست
وترتيب اين رساله برمقدمه وسه ركن وخاتمه است
واسال الله التوفيق للاتمام على احسن
النظام وها انا اشرع في المرام متوكلا
على الملك العلام مقدمه مشتمل بردو مطلب
مطلب اول دربيان وجه تسميهٔ ترياق فاروق
مخفي نماند كه ترياق لفظيست يوناني مشتق است
از اسم ذوات النهوش واسم ذوات السموم
واسم ذوات النهوش تيريون است واسم

ذَوَاتُ السُّمُوم فا آیا قا آلان تفاوت نسخ
وچون این دوا در زهر دو قسم نافع بود متقدمین
اشتقاق تریاق از آن دو لفظ نمودند و در
اصطلاح اطبا اطلاق میکنند و علی سبیل الاطلاق
دوایی میخواهند که بالخاصیه مقاومت با سموم کند
خواه مفرد وخواه مرکب و بیشتر آنست که
مخصوص میکردانند فادزهر را بمفردات
و تریاق را بمرکبات و بعضی تریاق را بمعدنی و
نباتی و فادزهر را بحیوانی و معنی فادزهر

در اصل لغت عجم مقاوم سمست چون این نوع ادویه
مقاومت با سموم داشتند و در نهش هوام
نافع بودند فادزهر و تریاق نام نهادند
وایضا در عرف خاص اختصاص نموده فادزهر را
اسم حَجَر التَّیْس نهادند و تریاق را مخصوص تریاق
کبیر کردانیدند و اوّل کسی که این تریاق را نام نهاده
اَنْدَرُومَاخُس اول است و از زمان او تا اندروماخس
ثانی که مُکَمِّل این ترکیبست قریب هزار و
پانصد سالست و اندروماخس این ترکیب را

ترياقي نام نهاد و عرب مُعَرَّبْ ساخت و به
التّرياق و به الدّرياق تكلّم نمود و اندروماخس
ثانی بفاروق ملقّب ساخت و وجهی دیگر
در تسمیهٔ تریاق کبیر آنست که گوشت افعی دارد
که از جملهٔ حیوانات گزنده است و تکملهٔ اُولیٰ
اَوْلی است و وجه ثانی انسب است باختصاص
این ترکیب بتریاق و تریاق کبیر را فاروق
بجهت آن خوانند که فرق در لغت جدا ساختن است
چون این ترکیب واسطه میشود و جدا میگرداند

پسّم را از بدن فاروق نام کردند و وجه کبیر
و اکبر آنست که اقلیدس پس بعد از اندروماخس
اول چون در تریاق تصرف نمود و بعضی ادویه بر ترکیب او
اضافه کرد آن تریاق را صغیر نام نهاد بعد از آن
چون متصرفان بر آن ترکیب ادویهٔ دیگر افزودند
بکبیر و اکبر ملقّب ساختند و پیش از زمان
اندروماخس در عهد مثریدیطوس ملک تریاق
معجون مثریدیطوس بوده که از مصنوعات ملک
مذکور است و از ادویه مجرّبه در انواع سموم و اصناف

نهوشش ترکیب فرموده و با پسم خود مسمّی
نموده گویند چون اندروماخس ثانی اطلاع یافت
بر نفع گوشت افعی در دفع مادهٔ سم قرص افعی بر
اجزاء مثرودیطوس اضافه نموده و تغییرات کرده
فایده اش در مقاومت با سموم و نهوشش بیشتر
ظاهر شد اما در باقی افعال و آثار متساوی اند
اگرچه شیخ الرئیس بر آنست که در بعضی حالات
نفع مثرودیطوس زیاده است خاصه در قوت
باه مطلب دویم در بیان مبدع و مکمّل و

مظهر محاسن تریاق حنین بن اسحق گوید که مبدع
نیست
اول ماغنوس حکیم است و متمّم اندروماخس ثانی
و مظهر منافع و محامد جالینوس است و ابن ابی صادق
در شرح مسایل گوید که این قول صادق نیست
بلکه مرکّب اول اندروماخس اول است و بعد از او
هر کس از حکما چیزی اضافه نموده اند و سبب
در ساختن اندروماخس اول این ترکیب را آنست
که اندروماخس همراه شخصی در سفر بود آنکس
در پای دیواری نشست که بول کند ماری بر انگشت

پای او زد آنشخص بعد از کشتن مار بدرخت غار
برآمد و از حب الغار میخورد چون اندروماخس این
صورت ملاحظه کرد بسبب خوردن حب الغار
تفحص نمود آنشخص گفت که این دارو مقاومت
باسموم دارد و در لذع هوام وحیات نافع است
وحکایت کرد که پدر او این دانه را بالعسل معجون ساخته بود
وچون ملدوغ را ازین معجون چهار مثقال میداد
خلاص می شدند ونجات می یافتند چون اندروماخس
بوطن باز آمد حب الغار را در سم حیات

ولذع عقارب وامثال آن تجربه نمود نفع
بسیار از آن یافت اراده نمود که بعضی ادویه
که بسبب زیادتی قوت حب الغار شود
اضافه نماید جنطیانا و مر و قسط مر بر آن اضافه
نمود جهت آنکه جنطیانا بهترین دوایی است
جهت لذع عقرب واکثر هوام وعض سباع
وکلب کلب ومر بلذع عقارب و رتیلا
نافعست وقسط مر بنهش هوام وحیات
خصوصا افاعی نافعست ومر چهار دوا متقی

اعضا، غذا، و تنفس و مجاري بول اند و چون
اندر و ماخس ادویه مذکوره ترکیب نمود تریاقی آمد
در غایت جودت بعد ازان بدل کردند قسط را
بزر او ند چنانکه بعد ازین مذکور شود و آن ترکیب
الحال مسمّی است بتریاق اربعه بعد ازان
اقلید پس فلفل سفید و دارچینی و سلیخه و
زعفران اضافه نمود فلفل سفید را جهت نفع
بلذع حیات اضافه کرد و دارچینی را جهت نفع
بنهش هوام خصوصا عقرب و سلیخه را جهت نفع

بسمّ افاعی و زعفرانرا جهت تقویت اعضاء رئیسه
و این ادویه خواص دیگر نیز دارند که بترکیب
تریاق لایقست چنانکه در مفردات مذکور شود
و چون ادویه را اضافه نمود فایده اش زیاده
شد تریاق صغیر نام نهاد جهت قلت اجزاء
و بعد ازان فلاغورس چنان اراده نمود
که درین مرکب ادویهٔ غذائی داخل سازد تا مالوف
طبیعت شود و اعضا بهتر جذب کند غصل
و دقیق کرسنه اضافه کرد و عسل را بشراب

تبدیل کرد جهت آنکه عسل با غذائیة و کثرت منافع
نافعست بلدغ افعی و هوام و کرپسنه مقطّع و
ملطّف و منقّی معده و جگر و سینه و احشاست
و چون با شراب معجون سازند و بنهش افعی و
گزیدن سگ دیوانه طلا کنند نافع بود لهذا
افلاغورس پس عوض شراب عسل اختیار کرد و ایضا
شراب بلدغ هوام و سموم قتّاله نافعست
و بعد ازان افراقیس که کمال حذاقت و معرفت
داشت درین ترکیب نظر نمود نقصان و فساد ملاحظه کرد

نقصان از جهت اسقاط عسل یافت از برای آنکه
عسل بجهت لطافت ادویه را بیکدیگر امتزاج تمام
میدهد و حفظ قوت ادویه میدهد و بشاعة طعم
ادویه می برد و منقّی اعضاء نفس و غذاست و در
لدغ هوام نافعست و فساد از جانب شراب
دید بجهت آنکه مائیة شراب چون کم نشده باشد
ترش گردد و متغیّر شود لهذا جالینوس حکم نموده
که شراب کهنه سه ساله باید تا مائیتش زائل شده
باشد و زود متغیّر نشود پس عسل را بر نهج اول

اضافه کرد و شراب و عنصل و دقیق کرسنه را
بیخزو ساخت جهت ملائمة و موافقت در غذائیة
و مجموع را قرص ساخت و آن قرص اسقیل است
بعد ازان فو یاغورس طبیب در تریاقات اربعه
نظر نمود راضی نشد الا بتریاق اربعه اول که
اندروماخس ترکیب نموده بود غیر ازانکه چون
قسط تلخ تر دیک بود بطبیعت مر تبدیل نمود قسط را
بزراوند جهت نفع در شرب ادویه کشنده
ولدغ حیوانات گزنده بعد ازان ماریونپس ١

این ترکیب را ملاحظه کرد مستحسن داشت و تغییر
نمود الا آنکه دو دوا اضافه کرد سنبل مشکطرامشیع
فراسیون فلفل سیاه دارفلفل فقاح اذخر
مقل حرمل اسطوخودوس سنبل تقویۀ اعضاء
رئیسه دارد مثل دماغ و دل و تنقیه و تقویت
اعضاء غذا و اعضاء تنفس مینماید و مشکطرامشیع
مقوی اعضاء تنفس و غذا و مدر بول و حیض است
و فراسیون بعض کلب کلب نافعست و تنقیه
اعضا دارد و فلفل و دارفلفل تقویۀ اعضاء

و نفع در سموم بارده دارد و اذخر نافع است
بلدغ هوام و مُقَوِّي معده است و مقل نافع است
بلدغ هوام و سمیّت از بدن دفع میکند و حرمل
مُنَقِّي اعضاء باطن است و اسطوخودوس
مُقَوِّي جمیع اعضاء باطنست و منع عفونت
مینماید بعد ازان ماغینوس نظر نمود تریاق
مارینوس را بغایت حسن التالیف و جید الصنعه
یافت تغییری در آن نمود غیر ازانکه قرص
اندروخون اضافه کرد و آن قرص را شخصی از مدینه

اندروخون ترکیب نموده و قائم مقام تریاق بوده
در نفع سموم جهت عود بلسان و غیر آن ازادویه
مقوّیه منقّیه اعضاء که این قرص مرکّب از آنست
وچون درین قرص بعضی ازادویه تریاق بود از
وزن آن ادویه تقلیل نمود و آنچه در آن ترکیب
۲۰ نبود وزن آنرا افزود و برین مرکب بیست
دواء دیگر افزود و آن تخم کرفس و کمافیطوس
ومیعه و مر و حماما و ناردین و انیسون و قلقطار
محرق و ایرسا و تخم شلغم و گل سرخ و صمغ

البطم وجعد وفطراپالیون وزنجبیل واشق و
سورنجان وقردمانا وجاوشیر ودوقوست
که این ادویه تقویت اعضا دارند ودرسموم و
تنقیهٔ مجاری نافعند ودردیگر خواصّ ضروری
اثر تمام دارند چنانکه بعد ازین معلوم شود بعد ازان
اندرو ماخس ثانی که هشتم آن طایفه است
که ملاحظهٔ این ترکیب نموده اند بعضی اوقات
چنین اراده نمود که گوشت افعی وادویه دیگر درین
ترکیب داخل سازد و پانزده سال متفکر باند

تا بالآخره بجهت تجربهٔ چند که او را واقع
شد چنانچه بعد ازین مذکور شود جازم شد
۳۳ وگوشت افعی زیاده کرد وسی و سه دوای
دیگر داخل نمود وآن قسّه است و فو و وج
ومو وسقوردیون گل مختوم ربّ السوس
تخم رازیانه ناتخواه برگ سپادج صمغ
عربی حبّ بلسان عود بلسان روغن بلسان
صمغ کنکرهو فاریقون مصطکی سیسالیوس
کمادریوس حرف بابلی فودنج جبلی ریوند نخشت

هو فافسطيد اپس غاریقون شیح جبلي پسکبینج
اقاقیا کندز افیون خبد پید پستر قفز الیهو دقنطریون
بپس عد داد و یه هفتاد شد پی اقراص ثلثه و عسل
وشراب پوشیده نماند که آنچه ابن ابي صادق
ذکر نموده بر بیو جهست و نسخهٔ دیگر که شیخ نقل نموده
از اندرو ماخس با اقراص ثلثه شصت و چهار
دواست حب الغار مقل حرمل واشق سورنجان
مصطکی شیح جبلی کنکرزرد وعود بلسان ندارد
چنانکه مذکور شود و ازین تفصیل مذکور میشود که

اندرو ماخس در ترکیب مثرودیطوپس
نظر نموده والا باپستي که مثرودیطوپس
ملک از جملهٔ طوایف مذکوره بودي اگرچه مشهور
ومذکور آنست که اندرو ماخس بر اجزاء مثرودیطوس
گوشت افعي اضافه کرد و تغییرات نمود و
حق خلاف آنست و تمام این ترکیب در مدت
هزار و چهار صد و هشتاد و شش سال است
واقع شده باین تفصیل مدت عمر اندرو ماخس
قدیم چهل سال است و زمان فترت میان

او واقلیدس هشتاد پسال است ومدت
عمر اقلیدس هفتاد سال است وزمان فترت
میان او وفلاغورس چهل وهفت سال است
ومدت عمر فلاغورس سی وپنج سالست
وزمان فترت میان او وفراقلس صد وده سالست
ومدت عمر فراقلس صد سالست وزمان
فترت میان او وفوثاغورس بیست سال است
ومدت عمر فوثاغورس هشتاد سال است
وزمان فترت میان او ومارینوس نود سالست

ومدت عمر مارینوس صد سالست وزمان
فترت میان او وماعینوس دویست سال است
ومدت عمر ماعینوس نود سال است
ومدت فترت میان او واندروماخس ثانی
صد وده سالست ومدت عمر اندروماخس
نود پسالست وزمان فترت میان او وجالینوس
هشتاد وهفت سالست مجموع هزار وچهار
صد وشش سال باشد باندک تفاوتی که در
بعضی نسخست رکن اول   در صفت تریاق

وبیان اجزاء مفرده ومرکبه ومشتمل بر دو جزوست

جزو اول در ذکر اجزاء اولی تریاق علی

اختلاف النسخ پوشیده نماند که تریاق نسخ

دارد متفاوت نسخهٔ اصل نسخهٔ اندروماخس است

وجالینوس ومتاخران تغییرات نموده اند و

بهتر آنست که تریاق را بر نسخهٔ اصل ترتیب نمایند

جهت آنکه عمده اثر تریاق که بتجربه معلوم

شده تابع صورت نوعی اوست که بعد از

اجتماع اجزا وتخمیر حاصل شده وچون بسایط

تغییر یابد صورت نیز متبدل خواهد شد وچون

صورت تبدیل پذیرد اثری که تابع اوست

بفعل نخواهد آمد چنانکه شیخ الرئیس میفرماید که دوای

مرکب را مثل تریاق بحسب بسایط آثاریست

وبحسب صورت آثاری دیگر وبسا که این

آثار افضل باشد از آثار بسایط پس التفات

نباید کرد بقول کسی که میگوید که تریاق بآن

مفیدست بجهت حنظل وباین نافعست بواسطه

مرّ تنها بلکه بجهت امور مذکوره نافعست لیکن

عمده صورت نوعیست که بعد از تخمیر
حاصل شده و ممکن نیست که اشارت توانکرد
بمناسبت اجزا با فعال اشارتی تمام ظاهر
بلکه عمده در صدور این افعال از تریاق صورت
نوعیست که تابع مزاج آنست بآنکه تقویت روح
و حار غریزی نماید تا طبعت قوّت یابد و قادر
شود بر مقاومه با منافیات و مضادّات حارّه
و بارده و بعضی اعتراض کرده اند که مزاج از
افعال آلهی و طبعت است که قوت دارد بر عمل

در سطوح اشیا و عمق آن پس چگونه بصناعت
مزاج حاصل میشود و جواب داده اند که مزاج
حقیقی بصنعت حاصل نمیشود الّا آنکه فعل صناعت
قریب بفعل طبیعت میشود و چون در امتزاج
مبالغه نمایند و از آتش مدد جویند لهذا جالینوس
امر نموده که ادویهٔ تریاق را با عسل دو ماه همه
روزه بکوبند و اقلّ مدت آن چهل روز باید
تا ادویه امتزاج تامّ یابد و بجهت آن امتزاج
قبول قوتی نماید که در مفردات نباشد و خوبترین

نسخ تریاق نسخه اندرو ماخس است وبسیاری
از اطبا مثل جالینوس تغیرات داده اند نه از
برای بلحثی ضروری و فایده معتدّیه بلکه بجهت
بقای نام و اثر چنانچه از اندرو ماخس باقی مانده
و رایی آنست که از نسخهٔ که اندرو ماخس تجربه آن
نموده است و فایده اش معلوم کرده تجاوز
نمایند شاید که این مزاج باین وزن مقتضی
اثری معین باشد که بتجربه ظاهر شده واگر
مدعی دعوی کند که عارفست بسبب ایجاب این

او زان آن خاصیت را مکذبست درین دعوی
وحکم کسی دارد که دعوی کند معرفت
او زان عناصر را در بدن فرس و انسان و
غیر آن هذا خلاصة کلام الشیخ مع زیاده وادنی
تغیّر و قطب فلک الحکمة مولانا قطب الدین
علّامه در شرح کلیات بعد از انکه اعتراض
میکند که چگونه تریاق مقاومت با سُمُوم حارّه
دارد و حال آنکه اکثر مفردات او حارست
جواب میفرماید که نفع تریاق بسموم مطلقا نه بمزاجست

بلکه بصورت نوعیست باین معنی که بسایط او
چون مجتمع شود امتزاج حاصل کند وبحرارت
فلکی منطبخ گردد قوتی براو فایض گردد
که مقاومت با سموم کند و عمده درین دوا
گوشت افعیست چه پیش از خلط او بمفردات
تریاق این صورت حاصل شود بر وجه اتمّ
واکمل ولهذا اطبّا نهی نموده اند از ترکیب نصف
تریاق یا ربع یا بغیر آن بحیثیتی که نسخه تمام نباشد
از برای آنکه محتملست که این صورت فایض

نگردد الّا برین مفردات باوزان معیّنه
وچون ادویه واوزان تغییر یابد صورت نیز
تغییر یابد از برای ضرورت اشفاء مشروط گردد
اشفاء شرط پس صواب آنست که تریاق را
به نسخهٔ منسوب باندروماخس ترکیب کنند
وهذا صفته کما ذکره الشیخ وغیره
قرص اسقیل جهل وهشت مثقال ودیطراناتوس
طبیب که معاصر جالینوس بوده دو مثقال کم نموده
قرص افعی قرص اندر وخون فلفل سیاه افیون

هر یک بیست و چهار مثقال دارچینی
بیست و چهار مثقال در زمان اول دارچینی
دوازده مثقال داخل میکرده اندماعینوس
بیست و چهار مثقال داخل نموده است گل سرخ
تخم شلغم بری اسقوردیون اصل سوسن
آسمانجونی غاریقون رب السوس دهن
البلسان هر یک دوازده مثقال مرصاف
زعفران زنجبیل راوند سطافلن فوتنج جبلی
فراسیون فطراسالیون اسطوخودوس

قسط مر فلفل سفید دار فلفل مشکطرامشیع
کندر فقاح اذخر صمغ البطم سلیخه سنبل
جعده هر یک شش مثقال میعه سائله
چهار مثقال و در سائله حنین بن اسحق تحابی
میعه سائله اصطرک مذکور ست وآن میعه
یابسه است بر قول بعضی تخم کرفس سیسالیوس
بزر بلاسقیس ناتخواه کمادریوس کمافیطوس
عصاره لحیة التیس ناردین سافج جنطیانا
رازیانه طین مختوم قلقطار محرق حماما

وج حب بلسان میوه فاریقون فو صمغ
عربی قردمانا انیسون آقاقیا هر یک
چهار مثقال و در بعضی نسخ قانون دو مثقال
مذکورست د تو در نسخهٔ پرابیون دو مثقال
مذکورست و در بعضی کتب چهار مثقال قنه
قفر الیهود هر یک دو مثقال و در بعضی نسخ
بدل قفر الیهود مقل الیهود مذکورست جاوشیر
قنطوریون زراوند مدحرج هر یک دو مثقال
متقدمین زراوند طویل داخل میکردند متاخرین

بمدحرج تبدیل نمودند جهت آنکه قوت او زیاده است
و صاحب ذخیره در نسخهٔ منسوب باندروماخس
باد آورد دو مثقال ذکر نموده چند پیدستر
شیخ فرماید در روایتی دو مثقال است
و در روایتی چهار مثقال و همچنین سکبینج و
در بعضی کتب سکبینج نیاورده اند و ماعینوس
و دیمو قراطیس و کسو فراطیس چند بیدستر
و سکبینج دو مثقال آورده اند عسل جاشا
کف گرفته ده رطل شراب ریحانی کهنه

در پیمانهٔ حنین سه رطل است و در بعضی
نسخ چهار رطل و شیخ دو قسط میفرماید
و رطل اوزان مختلف دارد باصطلاح اطبا
تخمینا نود و یک مثقالست و دوازده وقیه
که هر وقیهٔ هفت مثقال و نیم باشد
و قسط نیز اوزان مختلف دارد بعضی
گویند چهار رطل است و گویند دو رطل و نیم است
و صاحب ذخیره گوید دو رطل و نیم است
شراب بقدر حاجت کنند یعنی آنقدر که جهت

اذابهٔ بعضی ادویه کافی باشد علی ای تقدیر
از هر دو آنچه تازه و خوبتر بود
اختیار کنند و مثل افیون و سکبینج و جاوشیر
و عصاره لحیة التیس و مر و رب السوس
و میعه و آقاقیا جدا جدا در هاون نرم کنند
و شراب اندک اندک اضافه نموده صلایه
نمایند تا تمام حل شود و شراب بر سر آن
ریزند آنقدر که ادویه را بپوشاند و سه
شبانروز بگذارند و علک البطم و قنه را

درروغن بلسان بگدازند و باقی ادویه را
بتخصیص قلقطار و زعفران و سنبل و مصطکی
وامثال آن جدا جدا بکوبند و ببیزند
و با ادویهٔ باقی مخلوط ساخته امتزاج
تمام بدهند و بعسل کف گرفته معجون سازند
و صاحب ذخیره گوید که مثل رب السوس
و جاوشیر و قنه و لبنی و افیون و عصارهٔ
لحیة التیس و آقاقیا در شراب حل کنند با ما
العسل و روغن بلسان جداگانه در پارهٔ

ماء العسل حل کنند و ادویه بآن بمالند
و صموغ که در شراب حل کرده اند با عسل
بیامیزند و باقی ادویه بآن بسرشند و در ظرف
چینی یا نقره یا آبگینه کنند و ظرف را
پر نسازند بلکه پارهٔ خالی بگذارند و هر دو
روز سر ظرف بردارند تا بخارات مندفع
شود عدد ادویه خشک بر نسخهٔ شیخ شصت و
چهار است و وزن ادویهٔ خشک بر نسخهٔ
اصل چهارصد و هفتاد و هشت مثقال است

و وزن عسل باعتبار ده رطل نهصد و
ده مثقالست چنانچه مجموع هزار و سیصد و
هشتاد و هشت مثقال باشد و بعضی عسل را
ضعف اد ویه میگیرند چنانچه شیخ الرئیس
در نسخهٔ که بعد ازین مذکور خواهد شد مقرر
فرماید بنا بر علیه وزن مجموع هزار و چهار
صد و سی و چهار مثقال باشد و در بیشتر
کتب قانون نسخهٔ که نسبت باندر و ماخس
نموده باین وجهست که مذکور شد و در بعضی

نسخ قانون شیخ جبلی چهار مثقال مذکورست
و غالب ظن آنست که الحاق کرده اند نسخهٔ
دیگر از قانون قرص اسقیل بیست و هشت مثقال
۲۸
قرص افعی قرص اندر و خون فلفل سیاه افیون
هر یک بیست و چهار مثقال ثوم بری تخم شلغم
بری گل سرخ ایرسا غاریقون عصیر السوس
روغن بلسان دارچینی هر یک دوازده
مثقال مرصاف فراسیون زعفران
دار فلفل زنجبیل جعده حق کوهی فطراسالیون

فیطافلون ریوند چینی قسط مر اسطوخودوس
فلفل سفید مشکطرامشیع قفاح اذخر
علک انباط لبان سلیخه سنبل هر یک
شش مثقال جنطیانا بلاسقیس لبنی
سیسالیوس سنبل اقلیطی ناتخواه کمافیطوس
کمادریوس هیو قسطید اسپس پادج
افتیمون انیسون فو مو تخم کرفس تخم رازیانه
طین بحره قلقطار مشوي حماماهیو فاریقون
وج حب بلسان قاقیا صمغ عربي قردمانا

هر یک چهار مثقال دو قود دو مثقال و در بعضی
کتب قانون بدل دو قوز رو فرا مذکور ست
قنه جاوشیر سکبینج قفر الیهود و قنطریون رواند
مدحرج جند بیدستر هر یک دو مثقال و بعضی
برین نسخه شش داروي دیگر اضافه نموده اند
حتق نهری کیه کشرا عود فاوانیا زراوند
طویل بزر البنج و در بعضی کتب عوض عود
فاوانیا عرطنیا مذکور ست اجزا کوفته
و بیخته بطریق گذشته بعسل معجون سازند

ونگاه دارند و شیخ الرئیس پس بعد از ذکر
ادویه میگوید فذلک یجمعون خلطاً سوی
العسل والعسل ضعف الدواء تصیر جملة ما فی التریاق
الف واربعمائة واربعة وثلثون مثقالا لا یخفی بماند
که نسخهٔ اصل سوی مزید علیه چنانچه مذکور شد
شصت و پنجست و با مزید علیه هفتاد و یک
میشود غالبا جعفر از ملحقات بعضی کتابت است
بجهت آنکه در بیشتر کتب قانون مذکور نیست
وایضا وزن ادویهٔ خشک با ملحقات بی اعتبار

جده چهارصد و پنجاه و هشت مثقالست
و چون عسل ضعف ملاحظه کنند نهصد و
شانزده شود پس مجموع هزار و سیصد و
هفتاد و چهار مثقال باشد و آن وزن
که شیخ میفرماید به نسخهٔ سابق موافق می آید
چنانچه گذشت نسخهٔ دیگر هم از قانون
قرص اسقیل چهل و هشت مثقال و قرص افعی
و قرص اندروخون دار فلفل هر یک بیست و
چهار مثقال گل سرخ و بیخ سوسن پس

آسمانگون واصل سوس و دارچینی تخم
شلغم بری اسقوردیون هر یک
دوازده مثقال عیدان بلسان دهن بلسان
هر یک ده مثقال افیون غاریقون هر یک
دوازده مثقال فلفل سفید ریوند چینی تخم
کرفس مرصاف قسط مر زعفران
سنبل سلیخه مشطرامشیع فراسیون
اسطوخودوس فطراسالیون فقاح اذخر
فوتنج جبلی کندر جعده مصطکی صمغ البطم زنجبیل

دوحمسه اوراق هر یک شش مثقال
فلفل سیاه پست و چهار مثقال کمافیطوس
میعه سایله موحما مانار دین گل مختوم کمادریوس
ساذج فلقطار مشوی جنطیانا صمغ عربی
انیسون عصاره آقاقسطید اسپ حب بلسان
تخم رازیانه فودنج ماسیسالیوس آقاقیا
حرف ابیض هوفاریقون ناتخواه سکبینج
هر یک چهار مثقال جند بیدستر دو مثقال
زراوند طویل تخم کرز بری قفر الیهود

جاوشیر قنطریون دقیق قنه هریک
دو مثقال اجزا بطریق مذکور ترتیب نموده
بعسل معجون سازند عدد ادویهٔ این ترکیب
شصت و چهار ست مثل اول و تفاوت
آنست که درین نسخه مصطکی و عیدان بلسان
هست و در نسخهٔ اول نیست و در نسخهٔ اول
وج و فو هست و درین نسخه نیست و بعضی از
متاخرین ادویهٔ متاخرین دیکر در تریاق
ذکر نموده اند و آن کنکر زد و جوز ماثل

و بادآورد است جزو دویم در بیان
اجزاء ثانوی یعنی اجزاء اقراص ثلثه
و مشتملبر سه فصلست فصل اول در صفة
قرص افعی عمدهٔ تریاقست و بتغیر آن
تریاق بغایت ضعیف میشود و اندروماخیس را
درباب کوشت افعی سه تجربه بی اختیار
واقع شده که باینجهت کوشت افعی را در تریاق
اضافه کرده اند اوّل آنکه او را برادری
مسّاح بوده و در یکی از مزارع درپای درخت

استراحت نمود خواب بر وی غالب شد
افعی دست او را بگزید چون بیدار شد
غشی واضطراب بسیار عارض او گشت
چنانکه رضا بمردن داد. و در آن حال تشنگی
بر و غالب شد و در حوالی آن درخت گوی بود
که آب در آنجا جمع میشد متوجه آنجا شد و از آن
آب بخورد. در حال درد وغشی واضطراب
از وی زایل شد. از آن حال متعجب بماند
چوبی برداشت و آن آب را بر هم زد دید که

افعی بسیار در ان گو افتاده بود و مهرّا شده
دویم آنست که غلامی بود از ملک آن عهد و
آن غلام پیش آن ملک بسیار عزیز و
محترم بود. وبعضی از وزرا و ارکان دولت
رشک بر آن غلام بردند و اندیشه کشتن او
نمودند آن غلام را در باغی ضیافت نموده دو
مثقال افیون بخورد او دادند بعد از ساعتی
بیهوش گشت وحرکت نبض وتنفس مخفی شده
در خانه را بستند وخبر بملک بردند که بفلان

غلام فجأة رسيد و فوت شد چون بازگشتند
ديدند که افعي در آنخانه در آمده بود جرأت
نکردند که بآن منزل روند بعد از ساعتي
غلام آواز داد که مدد کنيد که افعي مرا گزيد
چون بآنخانه در آمدند ديدند که غلام اصلا تشويشي
ندارد و قوّت و حرارت سمّ افعي مقاومت
با برودت افيون نموده بود و سيم آنست
که بعضي از مزارعان اندرو ماخس خمچهٔ پر شراب
بصحرا برده بودند که بخورند چون ظرف بگشادند

افعي را ديدند که در آنجا مرده بود و مهرّا شده
از آن شراب نفرت نمودند و مجذومي در آن
حوالي بود صلاح چنان ديدند که اين شراب را
بآن مجذوم دهند بجهت آنکه مردنش بر زندگي
ترجيح نهادند بجهت آنکه بسيار مريض بوده چون
مجذوم آنرا بخورد شکمش بر آمده و پوست
بدنش متغير شد و مزاجش بامر حکيم عليم
بصلاح انجاميد إنّه يَفعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحكُمُ مَا يُرِيدُ
چون اندرو ماخس را اين تجربه واقع شد

جزم نمود که گوشت افعی بهترین دوائیست
جهت تریاق و بهترین اقسام حیاتست و
مختار جهت ترکیب قرص افعی اصلیست و
مارگیران آنرا گرزه مار خوانند که پرش
پهن بود خاصه نزدیک گردن و گردنش
باریک و میانش غلیظ بود و مادهٔ او
اشقر باشد و چشمش سرخ بود و متصل سر
بجانب بالا بردارد و شکمش متلزز و برکشیده
باشد نه مترهل و برآمده و مخرج فضلاتش

از او آخر دنب باشد و دنبالش دراز نباشد
و این افعی را مارگیران کلّه دنب گویند
و سبب اختیار افعی آنست که مار بحسب سمّیّة
سه قسمست بعضی در غایت سمّیت است مثل
مقره و صلالت که حدّت سمّ این حیات
بمرتبه ایست که بآواز و نظر هلاک میسازند و
بعضی ضعیف السّمّست مثل سین و بعضی متوسطست
مثل افاعی چون حکما خائف بودند از استعمال
نوع اول و نوع ثانی ضعیف بود در عمل

خیر الامور رعایت نموده افعی اختیار نمودند
و وجه اختیار شقرت آنست که سواد نشانهٔ
احتراق و خباثت است و بیاض علامت
برودت و کثرت رطوبتست و شُقرة
دلیل توسّط پس اعتبار توسّط نمودند
و سبب تعیین ماده آنست که سمیت ماده
از نر ضعیفترست بجهت قلت حرارت
و علامت افعی نر آنست که دو نیش پیش ندارد
و مستطیلست و ماده چهار نیش دارد

و متساویست تا بکثرت انیاب و زیادهٔ
ریختن ماده سم از سوراخ نیش جبر ضعف
سمیت و تدارک قلت کیفیت نماید و علت
اختیار سرعت حرکت و برداشتن سر
آنست که امرین مذکورین دلالت دارند بر
جوانی و صحت و زیادتی حرارت غریزی و
قوت حرکت و لطافت اعضا و قلت فضل
و عدم غلظ و ثقل و وجه تعیین سرخی چشم
و تیزی نظر آنست که این دو علامت دلیل

قوت حرارت وکثرت خون وصحت آست
وزرقه وبیاض دلیل قلت خون ونقصان حرارتست
وفتور نظر علامت فزونی ضعف وزبونی
قوتست اکر معترضی کوید که مناسب ترکیب
تریاق فاروق اکر افعی کثیر الحرارتست
چرا ماده اختیار کردند واکر لایق قلت حرارتست
چرا ازرقه چشم اختیار نکردند جواب آنست
که افضل توسطست پس افعی ماده باید تا از
حدت سمیتش امین باشند وبصفات مذکوره

متصف باید تا در مزاج انوثت در مرتبه
اقوی باشد ودر عرض مزاج اصلی بوسط
نزدیکست وعلت اختیار عظم وعرض
سر افعی آنست که باصفات مذکوره چون
سر افعی عظیم وعریض باشد دلیل
کثرت مادهٔ دماغ وازدیاد قوتست ووجهی
دیکر آنست که تابع عظم وعرض سر افعی سعه
فمست که آلت نهش اوست وعظم آلت
نهش در حیوانات کزنده دلیل کثرت قوت

وشدّت قلب آن حیوانست جهت آنکه قوة

مدبّره تهیئه آلات نمیکند الّا بحسب قوت

ومزاج اصلي و وجه تعیّن ه تلزّز وکشیدکي

شکم آنست که این صفات نشانه کثرت

قوت و قلت فضل است واسترخاو

زیادیتي نموّ شکم یا دلیل ضعف قوتست

که افعي قادر نیست بر جمع اجزاء بدن یا دلیل

بسیاري فضلاتست که بسبب ترهل شده

وبسبب اختصاص شکم از میان دیگر اعضا

آنست

آنست که چون شکم افعي که محلّ فضولست

متلزّز وکم رطوبت باشد دیگر اعضا بطریق

اولی متلزز وکم رطوبت خواهد بود وسبب

تخصیص مخرج با واخر ذنب آنست که اواسط

افعي که احتیاج بآن بیشترست از فضول دورتر

باشد وچون افعی موصوف بصفات

مذکوره پیدا شود در فصل ربیع صید کنند

بواسطه آنکه در تابستان بجهت فرط حرارت

سمّ افعي در غایت حدت واحتراق است

و در خریف بسموم محترقهٔ صیفی در بدن افعی
باقی مانده و تحلیل نیافته بواسطهٔ کثافت
جلدش بجهت پوست فصل و در زمستان
افعی بغایت ضعیف است بجهت مضادت
طبیعت زمستان با مزاج افاعی و درین فصل
فضل بسیار در بدن حیّات و حشرات جمع میشود
واما در بهار بواسطهٔ اعتدال هوا و انتعاش
حرارت غریزی فضول محتبسهٔ شتویّه بتحلیل میرود
وبجهت تغذیه به نبات تازه قوت میگیرد پس

بهار لایق ایام باشد جهت صید هوام
و چون در اوایل بهار ابتدای انتعاش
افعیست اطبّا گفته اند که در مرتبهٔ اول که افعی
از مسکن خود بیرون آید صید نکنند بلکه
گذارند که بعقاقیر و گیاه تازه چرا کند و قوت
گیرد و فضول محتبسهٔ شتویه تحلیل پذیرد
بعد ازان صید نمایند لهذا الشیخ الرئیس
میفرماید که افعی را در اواخر ربیع صید کنند و
اگر ربیع شتوی باشد یعنی سرودت مایل بود

باوایل تابستان کذارند وحنین بن اسحق کوید
صید افعی وقتی باید که از بهار مدتی کذشته
باشد نزدیک بوسط واصوب نزد فقیر
آنست که اکر ربیع بر مزاج خود کذرد در وسط
بهار صید کنند واکر شتوی باشد باواخر بهار
مهلت دهند واکر جنوبی یا صیفی باشد قریب
باعتدال صید نمایند وحکما واطبّا در موضع
صید اختلاف کرده اند اندرو ماخس کوید
که صید افعی از ساحل بحر باید از مواضع کیاه

که درخت بسیار داشته باشد ومکروه داشته
صید افعی از محال خشک عدیم الاشجار
وسبب آنست که حیّات که در ساحل بحر مأوا
دارند بواسطهٔ نشف وتجفیف رمل فضول ایشان
کمترست ورطوبت مضعف حرارت
بر مزاج وبدن غالب ندارند وسبب
اختیار قرب اشجار ونبات آنست
که بکیاه وعقاقیر چرا کند واز کیاه تازه غذا
سازد نه از خاک وجالینوس منع فرموده

از صید کردن افعی از ساحل بحر و سبب
آنست که جالینوس حکایت میکند که از
صیادی پرسیدم که فرق میان افاعی
معطشه و غیر معطشه چیست جواب داد که هیچ
فرقی نیست الا آنکه افعی که در شطوط بحار
ماوا دارد معطشه است و گوشتش ملوحه دارد
جالینوس بنا بر این اعتقاد حکم فرموده که افعی را
از کنار دریا صید نکنند تا ایمن باشد از
معطشه و از همین سبب است که شیخ میفرماید

که افعی را صید نباید کرد از شوره زار و
شطوط بحار و همچنین منع فرموده اند
که افعی را از مواضع مشجّر صید نکنند خلاف
ظاهر قول اندروماخس که او امر نموده به صید
افعی از موضعی که درخت و گیاه بسیار
داشته باشد پوشیده نیست که آنچه از احکام
حکماء کرام ظاهر میشود آنست که افعی را از
جایی گیرند که منبت نبات و عقاقیر
باشد نه اشجار عظیمه خصوصا درخت بلوط

واگر تربت رملی باشد خوبتر باشد و ساحل
بحر و شوره زار و بوادی عدیم الاشجار
نباشد تا ایمن باشند از معطشه چنانکه جالینوس
بمنع صید از کنار دریا احتراز از آن
نموده و سالم باشند از بلوطیه که در قرب
اشجار خصوصا بلوط ما وا دارد چنانکه شیخ الرئیس
بمنع صید از مواضع پر درخت اجتناب
از آن نموده و ملاحظه اندر و ماخس مرعی باشد
که اینقدر از گیاه تازه غذا سازد و گوشتش

صالح و نیکو باشد و چون افعی بشرایط مذکوره
پیدا شود صید کنند و در انبوبه فراخ کنند
که مقابل طول افعی باشد تا حرکت نکند
و مضطرب نشود و در آن انبوبه پاره نان سمید
واندکی از اجزا آر قرص اندر و خون بریزند
تا بآن مشغول شود و تشف رطوبتش نماید و
چون صید کنند بر تماثیل و حیوانات مسلّط
گردانند تا بعضی از سمیتش مستفرغ شود و
مرتبهٔ سمیتش نیز معلوم شود و پیش از یک روز

یا دو روز بگذارند تا بجهت قلت غذا و
غضب مزاج افعی حدت پیدا نکند بعد ازان
سر و دنبالش باهم گرفته بیکدفعه مقدار
چهار انگشت ببندازند خصوصا که افعی عظیم باشد
چنانکه اکابر این فن تصریح نموده اند و سبب
قطع سر و قلت لحم و کثرت سمیت است
بجهت آنکه مادهٔ سم بسر و دهن افعی میل کند
و مادهٔ لبن بجانب پستان بلکه گفته اند که
در سر افعی قوتی هست که تولد سم می نماید

خصوصا در دهن افعی و در باقی اعضا سم معتدله
نیست و بسبب قطع دنب کثرت
فضل و قلت لحم است جهت آنکه الطف غذا
بجانب علو میل میکند و اعضاء فوقانی اولا
فاولا اجود غذا جذب مینماید و چون غذا
بموضع اذناب رسد باقی نماند الا غلیظ
عکر ردی و صاحب جامع گوید ینبغی ان یقطع
رؤسها و اذنابها لانهما خلوان من اللحم و
اما ما یقال من انه ینبغی ان یقطع اطرافها

علی التقدیر فانه باطل و درین سخن نظرست
بجهت آنکه تعیین مقدار چهار انگشت در قطع
طرفین واجبست از برای آنکه اگر کمتر یا پیشتر
ازان قطع کنند فساد و نقصان لازم می آید
بجهت آنکه اگر از طرف سر کمتر قطع کنند اجزائی
که محاذی قلبست و رطوبتش بحرارت
دل مشتعل شده مقطوع نشود و باقی ماند
و با وجود فساد افساد ما بقی کند و اگر زیاده
قطع کنند گوشت صالح نافع منقطع گردد و اگر

از طرف ذنب کمتر قطع کنند اجزائی که محاذی
او اخر معا و محل فضولست منقطع نشود
و همان فساد لازم آید و اگر بیشتر قطع کنند
نقصان مذکور لازم آید پس صواب
آنست که بمقدار مذکور بیکدفعه با یکدیگر
قطع نمایند و سبب قید معینه نیز همین است
تا فضول و مواد سمی که در سر و دنبال
او بیشترست بجهت اضطراب و حرکت
منتشر نگردد و گوشت باقی اعضا فاسد

نکرد اند و چون لیفعی در وقت قطع مضطرب
شود و حرکات کند و بعد از قطع خون
بسیار از وی آید و زود نمیرد و مستحسن است
دلیل صحت و قوت بود و اگر قطعا مضطرب
نشود و حرکتش ضعیف باشد و زود میرد
دلیل ضعف قوت و وجود مرضست صلاحیت
استعمال ندارد و بعد از انقطاع حیات
پوستش جدا سازند و سایر احشا خصوصا
زهره که سم است بیندازند جهت آنکه پوست

جمیع حیوان قبول فضول بیشتر می نماید و احشا
معدن فضولست خصوصا طحال که از خون غلیظ
روی متولد میشود و پیه افعی بارد است
غذا مفسد او و پیه است بعد از آن افعی را آب
صاف و نمک پاک بشویند و در دیگ
سنگین یا سفال نو یا نحاسی سفید کرده
بپزند با آب چشمه پاک خالی از کیفیات
عرضی که از سر چشمه بر داشته باشند و از
مختلطات خالی باشد و تخصیص دیگ

بسفالی و سنگین جهت آنست که سفال و
و سنگ در گوشت تغیر نمیکند و کیفیت فاسد
از گوشت جذب مینماید خصوصًا که نو باشد
واختیار نحاسی سفید کرده بجهت آنست
که رصاص حایل شود میان زنگ مس و گوشت
ونحاسی کلی باید که سفالی نباشد و اندکی
نمک که قریب العهد بانعقاد بود تا چرک نگرفته
باشد اضافه کنند آنقدر که شور نشود بلکه
خوش طعم گردد و منع عفونت نماید وجالینوس

گوید که چون افعی در وقت تابستان صید کنند
مطلقا نمک نبیند ازند بلکه پارهٔ شبت
در دیگ اندازند تا فضول بد که در گوشت
مانده تحلیل یابد ولطافتش زیاده گردد
وجالینوس گوید شبت تازه باید تا لطیفتر
وقوی تر باشد وبعضی از متاخرین اندکی
زیت اضافه کرده اند تا حدّت سمّ که در
گوشت باقی مانده باشد ساکن کرده اند
وفایدهٔ دیگر دارد که آن نفع در مسمومست

وبعضی تجویز نکرده اند بجهت آنکه دسومت
مدّ عفونت و فسادست علی ایّ حال با آتش
اخگر شده تخصیص که از فحم بلوط باشد
بپزند تا دو دانگ بگیرد و اگر فحم بلوط
نباشد بهیزم که دو دانگ کند بپزند تا مهرا
شود و بمرتبه که گوشت را با آسانی از استخوان
جدا توانکرد بعد از آن از آتش فرو گیرند
و سر دیک بپوشانند و بگذارند تا سرد
شود پس سوراخ بینی و دستها را بروغن

بلسان چرب کنند و پنبه بر بندند و تمام
گوشت را از استخوان بآسانی جدا سازند
حنین بن اسحق گوید در ظرفی که مرق افعی
داشته باشد بیندازند تا خشک نشود و
هوا نشف رطوبتش نماید چون تمام گوشت را
جمع کنند از مرق جدا سازند و در هاون
پاک سنگین نرم بکوبند و اندک اندک
مرق اضافه نمایند و صلایه کنند تا مثل
مرهم شود و قرصی که از گوشت با آب

مفارقت کرده بگوشت بازآید بعد از آن
دقیق نان سفید تنوری خشک شده عاری
از فضول کامل النضج که نمک وخمیره آن
بقاعده باشد اضافه نمایند برای آنکه اگر گوشت را
تنها خشک کنند زود فاسد شود و از هم بریزد
و قوتش باطل گردد و بعضی گفته‌اند که در
وقت نان کوفتن قدری از مرق افعی بر آن
پاشند و سبب قید نان به تنوری آنست
که کامل النضج باشد و اگر کامل النضج نباشد

خوف آن هست که ترش شود و باید که نان را
در خانهٔ خشک کنند که نم نداشته باشد
تا کره نگیرد و از همین جهت می باید که نان
جفاف تمام داشته باشد تا فاسد نشود
و افساد گوشت ننماید و نمک وخمیره داشته
باشد تا نفخ و غلظ گندم تحلیل دهد و لطیف
سازد و این نوع دقیق را با گوشت
مخلوط سازند تا رطوبت گوشت را نشف کند
و از عفونت نگاه دارد و بجهت لزوجتش

حفظ قوت گوشت نماید تا زود بتحلیل نرود
بجهت خمیر و نمک تحلیل ما بقی سمیّت
گوشت نماید وبجهت غذائیت و ملائمت طبیعت
بهتر خوبتر قبول کند وطریق امتزاج دقیق
آنست که اول نان بمرق بخیسانند تا مرق را
تمام جذب کند و قوت زایله بگوشت
باز آید چه در آب قوّت گوشت بسیارست
لهذا بجهت زمین میدهند و فایدهٔ دیگر آنست
که منع تکرّج مینماید بجهت آنکه رطوبات را

١
چون بپزند زود متعفن نمیشود خصوصا که
نمک در آن باشد واگر رطوبت دیگر بدقیق
مخلوط پازند متکرّج شود و ایضا بواسطهٔ
چربی که دارد چون خواهند که ترتیب قرص
نمایند باسانی توان ساخت بعد از ان
دقیق را بگوشت مخلوط پازند و ابن
ابی صادق گوید که جالینوس گوید در اول
این طریق بعمل می آورد اما در اواخر چنان
اراده نموده که نان خشک کوفته با گوشت

مخلوط پازندپی مرق جهت آنکه جفاف
قرص این هنگام اسرعست وخوف
تکرّج نیست واصوب نزد فقیر آنست که صاحب
ذخیره میگوید که چون گوشت را جدا کرده
باشند بهاون سنگین بکوبند وچهار یک
گوشت نان سمید پاکیزه بریان کرده
که خمیرهٔ او بقاعده کرده باشند کوفته
وبیخته بآن بسرشند واگر در سرشتن
بآب حاجت شود از آن آب گوشت قطره

قطره بچکانند وبکوبند تا بیکدیگر مزج
تمام پابد ودر مرتبهٔ اوّل که آب داخل گوشت
میسازند ملاحظه نمایند که آنقدر داخل کنند که
بعد از کمال نضج وطبخ گوشت از مرق
آنمقدار باقی ماند که جهت امتزاج
کافی باشد وتمام داخل کرده وقوت
گوشت ضایع نگردد واصحاب بتدقیق
در وزن دقیق اختلاف کرده اند اندروماخس
تعیین مقدار نموده وجالینوس وماغنوس

و دیموقراطیس مثل داخل کرده اند و
متاخرین رُبع و خمس گفته اند شیخ الرئیس
میفرماید که قدر اخیر مختارست و قوت
گوشت افعی را بهتر نگاه میدارد و علی
ای تقدیر چون دقیق با گوشت مخلوط
سازند درهم بمالند و قرصهای تنک
مدوّر بسازند بوزن یکمثقال جهت انکه
قرص سطبر دیر خشک میشود و خوف
فساد است و مدوّر جهت آنست که اشکال

دیگر جهت زوایا و اختلاف قبول کسر
در اجزا قبول انکسار در آن بیشترست و
اوساط قرص را تنک تر از اطراف
سازند و اطراف با اعتدال سازند جهت
آنکه هوا از همه طرف بطرف میرسد بخلاف
وسط و در وقت ساختن دست را بروغن
بلسان چرب کنند تا بدست نچسبد و خوبتر
توان ساخت و فواید دیگر دارد که نفع در
سمومست و منع تکرّج و قرصها را نیز چرب

سازند تا بجهت لطافت تقوی کند و بسیار
اجزاء آن قرص بریزد بعد از آن در ظرف پاک
نهند یا در پشت غربال و در سایه خشک کنند
در خانه که بلند باشد و آفتاب بر ظاهر آن
در جمیع اوقات زود بتابد و هر روز
یک جانب تغییر دهند و تا اثر رطوبت باقی باشد
بر نباید داشت که متعفن شود و لایق ترکیب
تریاق نباشد و از غبار و باران محافظت
نمایند و از آفتاب نگاه دارند که حرارت

آفتاب قوت گوشت افعی کم میسازد و همچنین
جمیع اقراص در سایه خشک باید کرد که شعاع
آفتاب قوت دوا ناقص میگرداند و اجزای
لطیفه را تحلیل میدهد و عمل ادویه را ضعیف
میسازد و چون قرص افعی بغایت خشک
شود و در ظرف چینی یا آبگینه و امثال آن
نگاه دارند و بعد از جفاف تمام مدتی
بگذارند و ابن ابی اسحق گوید دو هفته کافی است
و بعضی از متاخرین گویند بعد از شش ماه

بعمل آورند وقوتش تا دو سال باقیست
وجالینوس گوید که اقراص را بعمل آرند پیش
از آنکه مدتی مدید بر آن بگذرد و بعد از یک
یکسال وبعد از آن نیز استعمال توان کرد
وهرگاه که در اول جفاف تمام کند تا سه
سال وچهار سال بر کمال خود باقی می ماند
بشرطی که در حفظ آن رعایت بنمایند وغبار
که بر آن نشیند پاک سازند جهت آنکه غبار
موجب تاکل میشود وپیش از تاکل اگرچه

کهنه شده باشد فایده اش باطل نمیشود بلکه
ضعیف میگردد وبعد از تاکّل عملش باطل است

فصل دویم در قواعد ترتیب قرص

اسقیل اسقیل پیاز کوهیست که ومختار
اسقیل بصل معتدل المقدار تازه است
که هنگام حصاد گندم بر کنده باشند
جهت آنکه آنچه بغایت رسیده باشد وبزرگست
رطوبت بیشتر دارد وآنچه بغایت خرد است
خشکی تمام دارد ومعتدل المقدار متوسط است

و ابن ابی صادق گوید که اندر و ماخس
بر آنست که معتدل العظم باشد بجهت آنکه گمان
برده که عظیم در مواضع نمناک می روید کثیر الرطوبة
وضعیف القوتست و صغیر در مواضع خشک میروید
کثیر الحدتست و جفاف تمام دارد اما چون در یک
موضع بر آمده باشد مختار کبار است چنانچه
جالینوس اراده نموده و وجه تعین وقت
بحصاد کندم آنست که اسقیل درینوقت
بکمال رسیده و هنگام سقوط ورق اوست

صاحب ذخیره گوید باید که ظاهرش بسرخی
یا بنفشی مایل بود و بعضی گویند بزردی مایل بود
پس سر و بن پیاز را بیندازند و بریان
کنند تا حدت پیاز پارهٔ کم شود طریق
بریان کردن اسقیل مختلفست بعضی گفته اند
که در خاکستر گرم بریان کنند و جالینوس
گوید مقشر پیازند و در خمیر گیرند بجهت
آنکه در خاکستر و آتش تنها رطوبتش برود
و بغایت خشک گردد و بسوزد و خمیر

فایدهٔ دیگر دارد که نفع در سمومست وبعضی دیگر
در گل گیرند ومستحسن نیست بجهت آنکه گل
رطوبات اسپقیل نشف کند وبعضی از
متأخرین جمع نموده اند وحاجت بآن نیست
بعد از آن در تنوری نهند که سرخ کرده باشند
واتش بیرون آورده تا خمیر بریان شود
چون تمام پخته شود بیرون آورند ونشانهٔ
تمام پختنش آنست که چوبی در پیاز فرو برند
اگر آب پانی فرو رود پخته است واگر بدشواری

رود اعاده نمایند چون پخته شود پوستش
بیندازند ومغز آن که نیک پخته باشد بکوبند
ونرم پیازند وکرسنهٔ تازه سفید اندکی
بریان کنند تا وقت کوفتن بهتر مقشر شود
وکوفته بحریر بیخته اضافه نمایند تا نشف
رطوبت اسپقیل نماید ونگذارند که کره گیرد
وصاحب جامع گوید قالعهٔ طحن کرسنه
آنست که کرسنهٔ سفید فربه را آب بر سر آن
ریزند وپاره نگذارند وتحریک آن نمایند

تا آب خورده شود بعد از آن از آب
بیرون آرند و بریان کنند تا مقشّر شود
بعد از آن با آسیاب خرد کنند و بپزند
و این طریق را حکما در ترکیب تریاق ذکر نموده اند
و سبب این ترکیب آنست که اگر خواهند
که پیاز را تنها خشک کنند بجهت رطوبت و
لزوجت طبیعی زود خشک نشود و متکرّج
شود و قوتش باطل گردد و سبب اختیار
کرسنه آنست که اسقیل مضرّتست با معا

و ثقل و مصلحش کرسنه است و ایضا دفع مضرّت
زهر گزندگان مینماید و اختیار سفید جهت
آنست که لون دیگر مراره بسیار دارد و اندروماخس
بهر جزوی از اسقیل دو جزو آرد کرسنه
ضم نموده و دیموقراطیس و فلاغوریس
متساوی ترکیب کرده اند و جالینوس از
عنصل یک وزن و نیم آرد کرسنه اختیار
نموده و صواب آنست که اگر پیاز قوی باشد
آرد کرسنه بیشتر کنند و اگر ضعیف باشد

کمتر علی التقادیر چون آرد بکر پسته مخلوط
سازند در هم بمالند تا امتزاج تمام یابد
پس قرصهای تنک بسازند تا زود خشک
شود بعد از انک دستها را بروغن گل
چرب کرده باشند تا حدت اسقیل باز
دارد و منع تنفط اصابع نماید و وجه اختیار
روغن گل آنست که روغن بلسان موجب
ازدیاد حدت و لطافت و تنفیط عنصل
میشود بخلاف روغن گل که بجهت تقویت و

اعتدال منع تنفیط میکند بعد از ان بطریق
قرص افعی خشک کرده محافظت نمایند
بعد از دو ماه بعمل آورند و قوتش تا دو سال
باقیست فصل سیم در صنعت قرص
اندروخون حنین در رساله تریاق گوید اندروخون
لفظیست یونانی یعنی محسن اللون یا مطیب
رایحة البدن و ابن ابی صادق در شرح
مسایل گوید که این قرص شخصی ترکیب نموده
از مدینه اندروخون و در بعضی کتب قرص

اندر وخون نوشته است و وجهي ديگر در تسميه
آنست که اندر وخون نام چوب دارشیشعان
که یکي از اجزاي اين قرصست و نسخ
مختلف دارد نسخه که حنين بن اسحق تعيين نموده
بهترين نسخهست و دراو زان ادويه متوسط صفت
پوست دارشیشعان شش مثقال قصب الذريره
قسط مرعيدان بلپان اسارون موحما ما
جعده اقحوان مصطكي فو هريک شش مثقال
و در ذخيره اقحوان سفيد بيست مثقالست

فقاح اذخر بيست مثقال و در ذخيره دوازده
مثقالست ريوند چيني پليخه دارچيني
هريک ده مثقال و در ذخيره دارچيني بيست و
چهار مثقالست پليخه شش مثقال سنبل
سادج هريک شانزده مثقال مرصاف
بيست و چهار مثقال زعفران دوازده مثقال
اجزا جدا جدا کوفته بيزند و بشراب ريحاني
مايل بحلاوت معجون سازند و دست
بروغن بلپان چرب نموده بدستور مذکور

قرص پازند و در پایه خشک کنند
و تشر تا دو سال باقیست نسخهٔ دیگر
از قانون پوست دارشیشعان شش مثقال
قصب الذریره قسط عیدان بلسان اسارون
موحما ماجعده هریک پست و چهار مثقال
مصطکی اقحوان سپید فو هریک شش مثقال
نقاح اذخر راوند سلیخه دارچینی هریک
پست مثقال و در بعضی نسخ راوند دوازده مثقالست
و سلیخه شش مثقال و دارچینی پست و چهار

مثقالست مرصاف پست و چهار مثقال
سنبل هندی شانزده مثقال پادج
شانزده مثقالست و در بعضی نسخ پست و
چهار مثقال مذکورست زعفران دوازده
مثقال اجزا کوفته و بیخته بشراب قرص
پازند داد و ویه هر دو نسخه نوزده است
دراوزران ادویه اندک اختلافیست اخری
من القانون عود دارشیشعان قصب الذریره
قسط اسارون عود بلسان حماما مو فو

اقحوان زعفران هر یک شانزده مثقال
و در ذخیره زعفران دوازده مثقالست
سنبل پاوج هر یک دوازده مثقال
مرصاف بیست و چهار مثقال کوفته و بیخته
بدستور قرص بسازند عدد ادویه این نسخه
چهارده است جعده و پلنجه و دارچینی
و راوند و فقاح اذخر ندارد اخری منه
دارشیشعان فو اسارون عید البلسان و جعده
و مصطکی و قصب الذریره هر یک شش مثقال

و در بعضی کتب بجای فو مو مذکورست اقحوان
سفید بیست مثقال فقاح اذخر دوازده
مثقال سنبل هندی شانزده مثقال مرصاف
بیست و چهار مثقال زعفران دوازده مثقال
ادویه کوفته و بیخته بوجه مذکور قرص سازند
عدد ادویه دوازده است و قسط و مو
و حماما و پاوج و راوند و پلنجه و دارچینی
درین نسخه نیست رکن دوم در ادویه
مفرده و مشتمل بر دو جزوست جزو اول

در بیان ماهیّت دوا و درجات ادویه و
افعال کلیه و جزئیه بر وجه کلی هرچه وارد بدن
آدمی میشود و منفعل میکردد از حرارت
غریزیه طبیعیه اکر خلع صورت غذائیه ولبس
صورت عضویه مینماید واثری دیکر ندارد
آنرا غذا مطلق میکویند واکر خلع صورت
دوائی نمیکند بلکه احداث کیفیتی مینماید
تنها آنرا دوا مطلق میکویند مثل فلفل واکر
بجوهر وصورت نوعی اثر میکند ذوالخاصیه

میکویند که بصورت نوعی که بعد از امتزاج
بسایط واجزا حاصل شده اثر میکند چون اثر
مقناطیس در جذب آهن و ذوالخاصیه
دو قسم است بجهت آنکه تاثیرش مضادّ
حیاتست وآنرا سمّ کویند چون زهر عقرب
وزهر افعی و یا موافق و مناسب حیات و
ملایم بدنست وآنرا فادزهر و تریاق کویند
و بیشتر آنست که مخصوص میدارند فادزهررا
بمفردات و تریاق را بمرکبات واکر بدو حالة

یا پسر حالت اثر کند دواء غذائی و غذاء
دوائی و دواء ذوالخاصیه و غذای
ذوالخاصیه و دواء غذائی ذوالخاصیه
گویند و ایندو دوا چهار درجه دارد جهت
آنکه یا احداث کیفیتی مینماید شبیه بکیفیت
بدن یا زاید اول معتدلست ثانی اگر تأثیرش
محسوس نیست درجهٔ اولست و اگر محسوس بود
دو قسم بود جهت آنکه مضرت میرساند یا نه
دویم دویمست و اول یا آنکه بفرط کیفیت

میکشد یا نه دویم سیمست و اول
چهارم و آنرا دوای سمی گویند و فرق میان
سم و دوای سمی آنست که دوای سمی
بکیفیت هلاک میسازد با فراط احتراق
یا غلبهٔ جمود مثل فرپیون و افیون و سم بصورت
نوعی مضاد حیاتست شاید که کیفیت نیز
ممد شود مثل هلاهل و هر درجه را اعراض ثابت
که باول و وسط و آخر منقسم میشود و افعال
او و یه سه قسمست کلی و جزئی و شبیه بکلی

كلي آنست كه مخصوص بعضوى نباشد مثل تسخين
و تبريد جزئى آنست كه مخصوص باشد مثل
تقويت معده و جگر شبيه بكلي مثل ادرار
و اسهال كه اين افعال اگرچه جزئي اند امّا
شبيه بكلي اند در عموم اثر از نفع و ضرر جزو دويم
در بيان احوال ادويه فاروق بر سبيل جزوى
مخفى نماند كه نيكى و بدى مركب عايد بدو چيزست
يكى خوبى و بدى اجزا و مفردات
اگر اجزا قوى و تازه و جيّد ست مركب

تمام و قويست و اگر مغشوش و ضعيف است
مركب ضعيف و ناقص است دويم چُنين
تاليف اگر هر يك از ادويه را بر وجه
لايق ترتيب نمايند و با يكديگر امتزاج دهند
مركب جيد الصنعه و تمام و قوي العمل باشد
و الّا ردّي الصنعه و ناقص و ضعيف العمل بود
امّا اختيار اجزا موقوفست اوّلا بر
معرفت ماهيّة ادويه و ثانيا بر مشاهدهٔ بسيار
از براى آنكه اگر اجزاى لايق اختيار نكند

تریاق ضعیف شود و متغیر گردد چنانکه
از جالینوس نقل میکنند که شخصی تریاق ساخت
و بعد از سه سال طعم و رایحه اش بخمریه مایل شد
چون بجالینوس عرض نمود حکم کرد که عسلش از
جزیره قبرس است و در طبخ تقصیر نموده و کف
نگرفته این شخص معترف شد و از حکم جالینوس
متعجب بماند و جالینوس عالم بود بر انکه عسل
این جزیره بعد از مدتی بخمریه متبدل میشود
و شخصی دیگر تریاق ساخت و ترش شد جالینوس

حکم نمود که شراب بسیار داخل کرده است
و شرابش کهنه و نیکو نبوده و نانی که بگوشت
افعی مخلوط ساخته جیدالصنعه نبوده آنشخص
معترف شد و حسن تالیف آنست که مفردات
و مرکبات را بر نهج لایق ترتیب نمایند و باهم
مخلوط سازند اما کیفیت ترتیب اجزای
تریاق مجملا از پیش مذکور شد و اختیار مختار
از هر دوا چون موقوف بود اولا بر بیان
ماهیت آن دوا و ثانیا بر معرفت انواع و اصناف

وچند وردی آن واجب بود که این امور تفصیل
مذکور شود تا آنچه لایق تریاق باشد معلوم
کرده و خاصیت جمیع ادویهٔ تریاق خواه آنچه
متقدمین آورده بودند و متاخرین جهت
مضرتی ترک آن نمودند و خواه آنچه متاخرین
جهت غرضی داخل نمودند مذکور میشود و منفعت
و مضرت هر یک از ادویه بر وجهی که مناسب
تریاق باشد مبین میکرد تا سبب ادخال
و ترک هر دو معلوم شود والله الموفق والمعین

اسپقیل بصل العنصل و بصل الفار نیز گویند
پیاز دشتی است گرم و خشک بود در سیم
و بعضی گویند در دویم شیخ فرماید گرمست
در سیم و خشکست در دویم مختار آنست که بکمال
رسیده باشد و رنگش مایل بسفیدی و زردی
بود و طعمش میان شیرینی و تلخی و تیزی بود
و احتراز باید کرد از آن اسپقیل که تنها برآمده
باشد و در آن زمین دیگر اسپقیل نباشد گویند
آن اسپقیل سم است و اسپقیل از اجزای ثانوی

تریاقست تقطیع وتجفیف وتلطیف تمام دارد
فضول وسموم بسوزد وبخارج جذب کند
نافعست بلسع افاعی وتریاق هوام بود چون
بخورند بلدغ عقرب منفعت عجیب دهد خوردن
اسقیل حدّت نظر وقوت معده زیاده کند
وبه تنگی نفس وسرفه کهنه وسختی سپرز ویرقان
واستسقا وعرق النسا وامثال آن مفید باشد
شربتی نیم مثقالست گویند مضرست بعصب
سلیم مصلحش حماماست وگویند مضرست به سپل

مصلح

مصلحش آرد کرسنه است شیخ فرماید که
بدلش یک وزن قردمانا وثلث وزن
وج وسیُ ثلثی حماماست وگویند اسقوردیون
اسقوردیون سقوردیون نیز نویسند یعنی
ثوم الحیه وثوم برّی نیز خوانند بفارسی سیرمو
وسیر برّی گویند گرم وخشکست در اواخر
سیم مفتّح ومجفّف ومجلّی بود تریاقیّه دارد
نافعست بنهش افعی وحیّات وگزیدن سگ دیوانه
ولسع عقرب ورتیلا ومُدرّ بول وحیض ومُخرِج

جنین بود با وجاع مفاصل وعرق النسا و وجع
ورک مفیدست چون طلا کنند بر لسع عقرب
سم را بخارج جذب کند وسینه را از اخلاط
پاک سازد شربتی یکمثقال است بدلش
عنصل کوچک است اصل السوسن الآسمانجونی
ایرسا نیز خوانند وآن بیخ سوسن صحراییست
که گل زرد وسفید ولاجوردی دارد مختار
تازهٔ خوش بوست که جرمش سخت باشد
وچون بخایند زبانرا بگزد ودر وقت کوفتن

عطسه آورد ومسوس نشده باشد گرم و
خشک است در آخر دویم تریاقیّة دارد بلدغ
مار نافع بود حدت زهرهای کشنده کم سازد
ومفتّح ومجفّف ومُدِرّ بول وطمث وملطف
بود فضول سینه بنَفْث اخراج نماید شربتی
سه درم است مضرّت بشش مصلحش
عسل است اسطوخودس گویند معرّب
ستخادس است وستخادس نیز گویند
وستخادس اسم جزیره است که منبت

این کیاهست شاهسفرم رومی نیز کویند
شیخ فرماید کرمست در اول خشکست در دویم
وابن ماسویه کوید کرم وخشک است در دویم
وکویند در اول مختار تازه است که طعمش تلخ بود
وتیز باشد تفتیح وتلطیف وجلا دارد خوردن
آن در سموم ولذع هوام نافعست وتقویت
تمام بدن نماید تخصیص احشا واعضاء باطنی و
در تقویت و در تصفیه جوهر روح قلبی و دماغی
وتفریح قلب بغایت موثرست دماغ ومعده و

واحشا را از اخلاط پاک سازد وصرع
وامراض عصبی ومفاصل زایل کرداند شربتی سه
درمست کویند مضرست بششی مصلحش حماماست
وکویند قفه وکفته اند صمغ عرپی یا کثیرا بدلش
فراسیون است وکفته اند افتیمون ویکوزن
آن مرو نیز کفته اند انیسون را زیانه رومی است
وغیر رومی نیز باشد بهترین رومی بزرک
دانه است که بشکل نانخواه بود وتحاله از وی
نریزد وآنچه مشابه قرد مانا باشد رومی نیست

گرمست در دویم وخشک است در سیم
وگفته اند که حرارتش نیز در سیم است بلا اختلاف
تجفیف در مرتبهٔ سیم دارد محلل وملطف ومدر
بول وطمث وعرق ومفتح سدد وجگر و
سپرز ومثانه وگرده ورحم باشد وسینه را
پاک سازد وحمیات مزمن وسموم وضرر
هوام نافع بود شربتی دو مثقال است مضرست
بامعاء مصلحش رازیانه بدلش قردماناست
وگویند تخم شبت وگویند رازیانه دو وزن

افیون صمغ خشخاش است وعصاره نیز گویند
مختار صمغ ثقیل حاد الرایحه است که در آب
تمام آن حل شود وبحرارت آفتاب
نرم گردد وکه این دو حالت نشانهٔ آنست که
افیون خالص است واز مختلطات خالیست
ومغشوش آن خوب نیست اسحق گوید سرد
وخشک است در چهارم وگویند خشک است
در سیم وگفته اند تسکین اوجاع وحبس نزلات
نماید ودر معاجین کبار داخل کنند تا قوة

ادویه حارّه نگاه دارد و نگذارد که زود
بتحلیل رود و خواب آورد و درد ها تسکین دهد
شربتی تا دو دانگ است و دو درم کشنده است
مضرّست بچشم مصلحش زعفرانست مضرّست
بمعده و دماغ و روح حیوانی و مصلحش
جند بیدسترست بدلش وزن آن بزر البنج و یک
وزن تخم لفاحست یا پوست بیخ لفاح اسپارون
نار دین برّی خوانند بیخ وی ریشه بسیار دارد
و در معالجات بکار آید دقیق و غلیظ هر دو باشد

مختار طیب الرایحه معتدل المقدارست گرم و
خشک است در سیم و گویند در دویم مفتّح
و ملطّف و محلّل و مدرّ بول و طمث و منقی جگر و
معده و مجاری بول بود و جمیع آلات غذا و
آلات بول را قوت دهد و بوجع مفاصل و
عرق النسا مفید باشد شربتی سه مثقالست
رازی گوید بدلش یک وزن قردمانا
و ثلثی وج و ثلثی حماماست اشق اشج
و وشق ولذاق الذهب خوانند شیخ و صاحب

منهاج گوید صمغ طرثوثست صاحب جامع گوید غلط است
بعضی از متاخرین گویند صمغ نباتیست که در شیراز
آنرا بدران گویند مختار سپفیدست مایل بزرقه
شیخ فرماید گرمست در آخر درجه دویم و خشکست
در اول اسحق گوید گرم و خشکست در دویم دیسقوریدوس
گوید حاد مسخن محلل است سده جگر بگشاید و
اوجاع مفاصل و عرق النسا و بصرع و نفس انتصاب
نافع بود و بلغم لزج باسهال آورد و رطوبات
از مفاصل کم پالاید و ادرار تمام دارد بحیثیتی

که خون به بول آرد و مصلح ادویهٔ مسهل باشد
و نگذارد که بر طبیعت گران شود و مضر بود و بگرده
و معده گویند مصلحش زوفاست شربتی
از نیم مثقالست تا یکمثقال بدلش سکبینج است
و گویند خردل سپفید و بعضی از متقدمین
جهت کثرت ادرار و تحلیل و تفتیح و تقلیل
رطوبات اشق را داخل تریاق نموده اند
و اکثر حکما جهت قلت منافع و کثرت شرکا
و مضرت معده و گرده اسقاط نموده اند

و پسپنج عوض آن آورده اند که با منافع
مذکوره بسموم نافعست اقحوان
واحد اتی المرضی و شجرة الکافور و عین
البقر نیز گویند بفارسی بابونه گاو و
نیز گویند سفید و اشقر هردو باشد مختار
سفیدست و در عمل قوی تر باشد شیخ
فرماید گرمست در سیم و خشکست در دویم
و گویند گرم و خشک است در دویم مفتّح
و ملطّف و محلّل و مُدِرّ عرق و بول و طمث

باشد پسنک کرده بریزاند شربتی سه درمست
گویند مضرست بمعده و پسپرز و مصلحش انیسونست
آقاقیا اقاقیا نیز نویسند در حقیقت آن اختلاف
بسیار کرده اند اصحّ آنست که عصاره قرظ است
که در مصر صنط پسنط خوانند و صمغ عربی صمغ
آن درختست و در مصر باشد مختار سیاه
طیب الرایحه است مرکب بود از جوهر ارضی
قابض بارد و جوهر حارّ لطیف لذاع که بغسل
زایل میشود غیر مغسول پس دست در اول و

خشک است در آخر سیم و مغسول پرد
وشکست در سیم تقویت معده و رحم دارد
منع سیلان دم کند و تجفیف تمام نماید بدل آن
عصارهٔ خرنوبت جوشانیده و خشک کرده
و گویند یک وزن آن حضض و عدس مقشر
دماز و بود افیتمون مختار اقریطی سرخ
رنک تلخست گرم و خشک بود در دویم
قلع موادّ سوداویه نماید و سبب ادخال
افیتمون در تریاق آنست که خلطی که بجهت حدّت

سموم افاعی و دیگر زهرها خصوصا گزیدن
سگ دیوانه محترق شده مردم محرور را
از خوردن آن غثیانی و قی و کرب پیدا شود
شربتی تمام از دو مثقالست تا چهار مثقال
بِنْطَافَلَنْ فیطافلن و فیطافلون سم نویسند
و ذو خمسة اوراق و ذو خمسة اصابع و پنجنکشت
نیز گویند برگش به برگ شهدانه ماند تخم و گل
و برگش بکار آید و چوبش فایده ندارد گرم
و خشک است در سیم و گویند گرمست در

اول مختار تخم آنست که تازه وثقیل باشد
ومفتّح وملطّف ومحلّل بود وسدّهٔ جگر وسپرز
بگشاید و وجع مفاصل وعرق النّسا وجراحت
روده واسهال ودرد جگر وتب ربع وصرع
ویرقان وترف دم زایل گرداند خوردن آن بگزیدن
مار وافعی نافعست چون ضماد کنند بر محل گزیدن
سگ دیوانه فایده دهد ودردی که از شرب
ادویه قتّاله پیدا شود تسکین نماید شربتی
یک مثقالست مضرّست بباه مصلحش صمغ عربی بست

بزر الکرفس کرفس بستانی وآجامی
وجبلی وصخری وبری باشد جبلی را اوراسالیون
وصخری را فطراسالیون گویند وآجامی را مخصص
وآن کرفسیست شبیه به بستانی عظیم الورق
که در بستان ومواضع پر درخت روید و
بری را اسمرنیون گویند جالینوس گوید متوسطست
میان بستانی وجبلی وجبلی از همه اقوی بود
وبستانی اضعف الّا مخصص که ضعیف تر
از بستانیست شیخ فرماید گرمست در اوّل

سیم خشکست در وسط آن وبعضی خیر الامور
اوسطها رعایت نموده کویند کرم و خشک است
در دویم مفتّح سُدَد و مُدِرّ بول وطمث و منقّی
جکر و رحم و روده و کرده و مثانه و سینه بود
و محلّل ریاحست وکویند تخم کرفس بستانی بیش
از انواع دیکر تقویت معده دارد وبعضی
بر آنند که کرفس مطلقا مضرّست بمعده و دیکر اعضا
مثل روده منحدر میسازد طبیخ آن بادویه قتّاله
مثل مرداسنک و نهش هوام مفیدست وکفته اند

تخم کرفس بالخاصیة تسکین اوجاع مینماید مضرّ
بود بلدغ عقرب چون کسی کرفس خورده باشد
وعقرب اورا بکزد در حال بمیرد واین اثر
خاصیت اوست وبعضی کفته اند که سبب
آنست که مفتّح بود وزود اثر سمّ بدل
رساند ودرین سخن نظرست وهمچنین بالخاصیة
مضرّ بود بصرع شربتی سه درمست بدلش
رازیانه است وکویند فطراسالیون بزر
بلاسقیس بلاسقیس را حرف بابلی کویند حرف

السطوح نیز خوانند تره تیزك صحرائیست گرم
وخشك بود در آخر سیم خوردن آن بسیم
هوام نافعست ادرار طمث کند و رحم
پاك سازد شربتش تا پنج درمست بدلش
تخم خردل وتخم ترب است وگویند تخم
جرجیر وخردل بذر الرازیانج بزر الشمار
نیز گویند دو قسمست بری وبستانی
بری وگرم وخشک است در سیم وبستانی
در دویم وگویند خشک است در اول

مفتح وملطف و مدر بول وحیض بود سده
جگر وسپرز بگشاید وبگرده ومثانه نافع
بود وقوت ادویه را باقاصی بدن
رساند وحواس را نگاه دارد وچون
کوفته بشراب بسرشند وبر محل
گزیدن سگ دیوانه طلا کنند نافع
بود وچون بخورند خسته گزیدن همه جانوران
مفیدست و بری سنگ گرده ومثانه
بریزاند شربتی سه درمست بدلش تخم کرفس بود

و تره فقیر بدلش انیسون است نیم وزن آن بزر
الشلجم البری شلجم به سین مهمله و شین معجمه
هر دو نویسند و لفت نیز خوانند و قسم بود
بستانی و بری مختار از تخم شلغم آنست
که سرخ رنگ باشد گرم و تر است در اول
دویم دیسقوریدوس گوید که تخم شلغم در معجونات
که جهة سموم قتاله و نهوش ساخته اند داخل
میکنند جهة تسکین اوجاع و مقاومت با سموم
اما شلغم بری شاخ بسیار دارد طولش

یک گز شود و در مزارع روید و ثمری دارد
که چون بکشاید تخمها سیاه ظاهر شود چون
بشکنند میانش سفید باشد و صنفی دیگر
از شلغم بری هست که در برها که باران
بسیار بارد روید و بیخ آن ببزرگی
خیار شود و تخمش به تخم شلغم ماند الا آنکه
سیاه باشد و نوعی دیگر از شلغم هست
که آنرا بوشاد گویند و آن شلغمی است که
که در بساتین مزروع دارند کوچک و سرخ

رنک باشد تخمش لطیفتر از قسم اولست
وطول قامتش سه انکشت باشد دیسقوریدوس
کوید چون بیش از دو یه قتاله تخم این صنف
بخورند فعل سم باطل کرداند عبدالله بن صالح
کوید تخم این صنف در تریاق فاروق مستعمل است
ضعیف
شربتی دو درمست بدل بری تر دقیر
آن پستانیست بزر البنج از جمله ششش دارو
که در بعضی نسخ اضافه کرده اند بزرنبج است
و در بعضی کتب فوتنج نوشته اند و در بعضی برنج

وغالبا سهو و سهو کاتبست وحق بزرنبج است
و بزرنبج سه قسمست سفید و سیاه و سرخ
سیاه قوی باشد و مختار سفیدست سفید
سرد و خشک است در اول درجه دویم و سیاه
سرد ست در آخر سیم و سرخ متوسط
بود جهة نفث دم نافع بود و مسکن اوجاع و
مسبت
مخدر بود چون زیاده بخورند بکشد شربتی نیم در
و بزرالبنج مضرست بروح نفسانی و دافع
مضرتش سلیخه و انیسون و مصطکی و دارچینی

وسنبل است بدلش افیونست باد آورد یونانی
اقسا لوقي کویند و شوکه بیضا نیز خوانند و بوریحان
کوید که بتازي او را شکاعي خوانند و همچنین
نقل از دیسقوریدوس میکند که باد آورد
درکوهها روید و بظاهر آن زغبی شوکي هست
وساق آن دو کز میشود بغلظ انکشت ابهام
ولون آن سپیدست و مجوّف و مربعست
وبرطرف آن سرهای خارناک شبیه بسر قنفد
بحري هست وکل قرمزي دارد و درمیان

آن تخمی شبیه بقرطم است وابوریحان نیز
درکتاب صیدنه همچنین میکوید وبعضي از
متاخرین در ماهیته این دوا میکویند که ساق
وي بسطبری انکشت باید وقد آن مقدار
یک کز باشد بیشتر وکمتر و در روي زمین
پهن باشد و در اول که بیرون مي آید
کیاه بود و بآخر خار کردد و سپید بود
وکل وي سپید بود و بنفش و سرخ بود
وتخم وي مانند خسک دانه ونبات وي

خارناک بود وانبوه وخارهای درازسفید
دارد ودرزمین ریگ بوم روید ودامن کوهها
مخفی نماند که تعریف اول برین دو اصناف نسبت
ومشابهت بشکاعی ندارد واگرچه مشهور
درین زمان به بادآورد این قسم است خلاف
آنچه دیسقوریدوس بیان میکند واعتماد بر قول
دیسقوریدوس باید کرد گویند گرم وخشک است
دراول تخفیف وقبض تمام دارد وباختلاف
بطن مزمن خصوصا معدی وبضعف معده

نافعست ادرار بول کند وتبهای کهنه
زایل کند وچون بخایند وبرلذع عقرب نهند
فایده کند وچون تخم وی بخورند بگزاز
ونهش جانوران مفید بود ومضر بود بشش
مصلحش افسنتین است شربتی یک درم و
نیم بود در تبهای بلغمی شاهتره بود جعده
دو قسم بود صغیر وکبیر صغیر را فارسیان
کل اربه گویند وکبیر را عنبربید خوانند مختار
صغیر شامی تازه است صغیر گرمست در سیم

وخشک است در دویم وکبیر گرم وخشک است
در دویم مفتح وملطف ومدر بود بول وطمث را
بتخصیص صغیر واخلاط غلیظ را رقیق گرداند
خاصه که در سینه وشش باشد استسقاء
وتبهاء کهنه زایل گرداند وحب القرع
بیرون آورد وبلسع عقرب نافع بود
وگفته اند طبیخ آن بلسع عقرب وجمیع حیوانات
وهوام نیکوست لهذا در بعضی نسخ تریاق
جعده را بکبیر مقید ساخته اند شربتی تا

دو درمست مضر بود بمعده مصلحش حماماست
بدلش در ادرار واخراج حب القرع
یک وزن پوست درخت انار وثلثان
پلیخه است جنطیانا این اسم مشتق است
از نام جنطیس ملک که اولا بر حقیقت این
دوا اطلاع یافته کوشاد نیز خوانند
برگش بلپان الحمل ماند وپیاق مجوف دارد
وبیخ غلیظ در کوه ومواضع نمناک روید
بیخش بکار آید وقوت قوی دارد گرم

وخشکست در سیم مجلّی ومنقّی و ملطّف و
مفتّح سُدّه جکر وسپرز و مدّر بول وحیض
بود وازادویهٔ کبار تریاقست بجمیع
سموم قاتله مشروبه ونهش عقرب وافعی را
وکزیدن سباع کلِب وکلب کلِب مقاومت
نماید وبهترین دوائیست ازبرای لدغ عقرب
خوردن وطلا کردن شربتی نیم مثقالست
مضرست بسینه مصلحش سقولوقندریونست
شیخ فرماید بدلش یک وزن ونیم اسارون

ونیم وزن پوست بیخ کبرست رازی کوید
دراذابهٔ طحال بدل اوست وکویند بدلش
زراوند مدحرج است دو وزن آن
جاوشیر صمغ درختیست که برکش برک
انجیر ماند وکل زرد دارد وبیخ بزرک وصمغش
ازبیخ وساق ظاهر میشود مختار آنست که ظاهرش
سفید وباطنش زعفرانی باشد ودرآب
زود حل شود آنچه سیاه بود مغشوش است
باشق وموم غش کنند وطریق امتحان

آنست که در آب بمالند اگر تمام حل شود
و آب مثل شیر نماید خالص است والا مغشوش
گرم و خشک است در سیم ملطّف و
مجفّف بود چون باز را وند بخورد به لَسْع
هوام مفید است و با وجاع پهلو و سپرز
و تقطیر بول نافع بود و جذب موادّ
از سپرز نماید و مدّر طمث بود شربتی
ما بین نیم مثقال تا یک مثقالست بدلش
سکبینج است و گویند یکوزن شیر انجیر

گویند قوّت شیخ فرماید اشق بآن نزدیک است
جوز ماثل و جوز ماثم و جوز ماثا نیز خوانند
و گل آن مشابه دهان بوقست از آنجهت اهل
فارس آنرا گل صرنا میخوانند سرد است
در درجهٔ چهارم یک قیراط در شراب
مستی بسیار آورد و یکدو مثقال در ساعت
میکشد خدر می آورد و سباتی شیخ فرماید
دشمن دلست و یکدرم در روز بکشد و از برای
تسکین وجع و تخدیر مجملا بجهت منافع بزر البنج

وافیون بعضی داخل تریاق نموده اند وچون
فایدهٔ معتدّ به ندارد ومضرت کلی دارد وعدّو
قلب اکثر ترک کرده اند جند بیدستر معرّب
کند بیدستر است یعنی خصیهٔ بیدستر وبیدستر
حیوان بحریست شبیه سک وآنرا یونانی
قاسطیر خوانند در آب وبیرون آب
هردو تواند بود ومختار آنست که دو خصیه باشد
بیکدیکر چسپیده وپوستش بغایت تنک باشد
واین از دواج علامت آنست که خالص است

وغش آن بجاوشیر وصمغ یا باشق و
صمغ کنند که بخون سرشته باشند ودر مشاخ
خشک کرده صاحب جامع کوید آنچه میکویند
که سک آبی در وقت کریختن از صیّاد
خصیهٔ خود را بر میکند ومی افکند باطل است
کرمست در آخر درجهٔ سیم خشک است
در دویم وشیخ کوید کرم وخشکست در سیم
تلطیف وتخفیف تمام دارد بلدغ عقرب
نافعست ودر لسع سایر هوام مفید بود وتریاق

خربق و جميع زهرهاي باردست خواه
حيواني و خواه نباتي خصوصا افيون محلّل نفخ
و مدرّ حيض و مفتّح سدّه اعضاء باطني و
مسكّن قولنج است شربتي ربع درمست
تا نيم درم و چون بسيار بخورند كشنده است
و چند بدستر اغبر سياه رنگ يكدرم
ميكشد بدلش شيخ فرمايد يكوزن وج
و نيم وزن فلفل است و بعضي گويند مسك
و گويند دو وزن وج است حبّ البلسان

بلسان درختي است در مصر در موضعي كه آنرا
عين الشمس گويند ببزرگي درخت بن باشد
برگش برگ سداب بود و بوي سداب
دارد حبّ و عود و روغن آن بكار آيد و
روغن افضل بود و بعد از ان حب ديگر عود
عود گرم و خشك است در دويم و حب
گرم تر در نهش هوام خصوصا لدغ عقرب
مفيدست مفتّح سدّه جگر و احشا باشد
و ذات الرّيه و شوصه و سرفه و نفس الانتصاب

وعسر بول و صرع و سدر و مغص و
عرق النسا را فایده دهد و فضول غلیظ کم سازد
مجملا باخشا که بالای مراقست کثیر النفع بود
شربتی دو درمست مضرت بمثانه مصلحش
کثیراست بدلش یکوزن و نیم عود بلسان
و رازی گوید بدلش نیم وزن قشور سلیخه
و ده یک سپاسه است حب الغار غار
درختی بزرگست برگش درازتر از برگ بید
باشد و بیشتر در سنگستان روید و دانه

دارد بقدر فندق کوچک که پوست
تنک سیاه دارد و مغز آن دو نیمه باشد
وسخت بود و مایل بزردی باشد گرم
وخشک است در سیم و تجفیف تمام دارد
بول و حیض براند و درد سر که از بلغم و ریاح
غلیظ بود و مغص را تسکین دهد و چون بکوبند
و با عسل یا شراب لعوق سازند تنگی
نفس و تقل الانتصاب و قرحه ریه را
مفید بود و وجع طحال که از رطوبت باشد

زایل کرداند و بهش جمیع جانوران گزنده
نافع بود خصوصا عقرب بتخصیص که با شراب
خورند و لپس گوید تریاق جمیع زهرهاست
مضر بود بجگر مصلحش زرشک است و بدل
آن گویند حب محلب بود با مغز بادام
تلخ حماما اموم امامن نیز گویند صاحب
جامع گوید درختی است که اجزا آن در
یکدیگر رفته است برگش ببفاشرا و گلش
بخیری ماند و چوب سرخ رنگ خوشبوی

دارد وقسمی دیگر غلیظ هست که در مواضع
نمناک روید و بوی پوداب کند و قسمی
دیگر هست بسیار صلب و بعضی از متاخرین
گویند دو نوع است یکی مشهور است و نوع
دیگر به پرسیاوشان ماند چوب زرد
مایل بسرخی و برگ سبز خرد و گل کوچک
دارد و مختار آنست که قسم اول باشد
که سرخ رنگ و تلخ و طیب الرایحه و
ارمنی باشد و حماما عش گنند بدوایی

در ارمنیه وآنرا اموميپس خوانند و فرق
آنست که رایحه و ثمر ندارد و کلش به
پودنه کوهی ماند طریق احتراز آنست
که حما ماخرد شده بخرند بلکه آنرا اختیار کنند
که شاخهای آن پیک بنج متصل باشد
کرم وخشک است در سیم وازمسکرات
بود تنقیه وتقویه جگر نماید وسده بگشاید
وبلسع عقرب طلا کردن نافعست شربتی
دو درمست اسحق کوید مضرست بمعده

مصلحش تخم کرفس باشد بدلش بکوزن
اسپارون است وکویند یک وزن و
ویک وزن عود وقرنفل است وبکوزن
وج ویک وزن زیره پیز نیز کفته اند
وبعضی کویند بدلش نمامست یا یاسمین خشک
حیه کوشت بار وافعی تخفیف تمام دارد
وتسخینش درمرتبه تخفیف نیست کویا کرمست
در درجه دویم خشک است در آخر سیم
وبعضی کمان برده اند که مزاج افعی وسم افعی

و پسم افعی و جمیع حیات تخصیص اصلات
پر دست و استدلال نموده اند که اگر
مزاج حیات گرم بودی در زمستان
فسرده نشدی چه حیوانات حار المزاج را
در زمستان قوت بیشترست و بارد
المزاج را بعکس و ایضا در گزیدن افعی
و حیات برد اطراف و خدر عارض
میشود و هر دو عرض علامت برودتست
و پوشیده نیست که هر دو استدلال

باطلست اما اول بجهت انکه دعوی مذکور
در حیوانات کبیر الجثه کثیر الدم صحیح است
اما در حیات و حشرات صغیر موافق نیست و دلیل
برین حال زنبورست چه اتفاق کرده اند بر
حرارت مزاج و سمیتش و حال انکه در زمستان
فسرده و ضعیف میشود اما ثانی بجهت انکه
عروض اعراض مذکوره در پسم افعی
و سایر حیات و اصلات بجهت ضعف
و موت حرارت غریزی است که مضاد

جوهر سم سبب آن میشود نه برودت مزاج
وچون حیات اقسام بسیار دارد ودر ترکیب
تریاق فاروق از جمیع احتراز باید نمود الا افعی
اصلی بس لایق آنست که صفات جمیع انواع حیات
باضافه مذکور شود تا مرکب تریاق از اصناف
ردیه اجتناب نماید از پیش معلوم شد که مار
باعتبار سمیت سه قسم است یک طبقه آنست که
که اصلا مهلت نمیدهد و در غایت سمیت است
وطبقهٔ دیگر نقیض طبقهٔ اول افتاده است و سمیت

ضعیف دارد وطبقهٔ دیگر هست وآن متوسطست
از طبقهٔ اول صمات واصلات است وازا
جمله ماریست که آنرا ملکه گویند وبیونانی
اسقلوش خوانند یعنی ملک ماران جهت آنکه
بر سرش نشانیست طولش دو وجب باشد
وسر پهن و چشمهای سرخ دارد ورنگش
بسیاهی وزردی زند وبر هر چه عبور
کند محترق سازد گویند سمیتش بمرتبه است
که بنظر و صوت هلاک سازد در پیشان

بسیار بود وصفاره نیز خوانند وحرمانا
مثل مکلله است الا آنکه قدش تا یک گز ونیم
باشد وازان طبقه خطافیه است رنگش بخطاف
ماند طولش یک گز باشد وازان طبقه ماریست
که آنرا استقوپس واسقیس گویند پوستش در غایت
خشکی و درشتی باشد وقدش تا سه گز باشد
رنگش خاکستریست مایل بزردی وچشم روشن دارد
وازآن طبقه براقواست یونانی استقوپس و
اسقیس خوانند دندانها برهم فشارد وآب دهن

انداز دو برهر که آید میرد طولش
دو گز باشد ورنگش خاکستریست مایل بزردی
وازان طبقه مقرنه است قدش یک گز باشد
تا دو گز ماند دو شاخ بر سر دارد و بر شکم
فلوپس خشک رنگش مشابه رمل بود وازین
طبقه ماریست که آنرا آذروپس خوانند چون
درآب باشد وسودروپس خوانند چون
درخاک باشد قد کوتاه وگردن پهن کوتاه
دارد وازطبقه دویم اقسام افعی است وافعی

دو قسم بود اصلی و غیر اصلی اصلی آنست که
سرش پهن باشد و گردنش بغایت باریک
و حوالی شکم غلیظتر از بسیار جسد و رنگش اغبر
منقط بود یا اشقر و این قسم مختارست جهة
ترکیب تریاق و غیر اصلی مثل معطشه و
بلوطیه است و معطشه چنان جالینوس حکایت
میکند افعیست که در ساحل بحر و شوره زار
ماوا دارد و آنچه از کلام قوم معلوم میشود
ماریست که قدش یک وجب و پس سرش کوچک

گردنش غلیظ باشد و دنبال بر داشته
رود و نقطهای سیاه بر بدن دارد و گویند
در شام بسیارست هر کس را که بگزد حرقت
و تشنگی عظیم عارض او شود و چندان آب
بخورد که شکمش بطرقد و بمیرد و بلوطیه را
در پوس کوه بیند و تردیک درخت بلوط ماوا
دارد و بوی کریه دارد و ازین طبقه جاورسیه است
که لونش مشابه جاورس بود و ازین طبقه طفاره
و قفاره است و آن ماریست کوچک باریک

کوتاه بر درخت بالا رود و خود را بمردم
اندازد و ازین طبقه رقشاست و لونهای مختلف
دارد یونانی سیسطالی گویند و ازین طبقه
معفنة است در بلاد شام و مصر بود و سر
پهن دارد و گردن باریک و دنبال کوتاه
و الوان خطوط بر بدن دارد و طبقه پسیم است
کمترین پنج گز بود و بزرگش تا سی و پنج گز
باشد در بلاد هندوستان بسیار است و ابن
ابی صادق بعضی از اقسام ردیه ذکر میکند

یکی مشاه و آن ماریست که چون کسی را بگزد آن
شخص قدرت نداشته باشد که ساکن شود
بلکه متصل بدود تا بمیرد دویم نهریه است
که ملسوع در ساعت مهری میشود و اعضایش
از هم میریزد سیم ناریه است که چون
حیوانی نزدیک آورد بسوزد چهارم
ذات القرون است پنجم ذات الراسین است
که از دو جهت میرود و همچنین اقسام حیات
مختلف بود باعتبار جنسیة و ماوی و زمان

وغیرآن وغرض ازتفصیل آنست که جهت
ترکیب تریاق ازاقسام چیشه ردّیه اجتناب
کنند وافعی جوان مادهٔ صحیح الجسم اشقر
مجملا متّصف بصفات مذکوره درباب
قرص افعی اختیار کنند وخاصیتش آنست
که فضول و مادهٔ سمّی ازاعماق بدن
بتحت الجلد دفع میکند وبعرق تحلیل میدهد
لهذا بهترین دوائی است جهت مجذوم
و قوی قوی میگرداند وجوانی نگاه میدارد

وعمر دراز میسازد وصاحب حاوی
گوید که لحوم افاعی جهت مناسبت با سمّ
قصد جانب سمّ مینماید ولنزاد و یه مضادّه
سمّ را بموضع مقصود میرساند بنشف
وتخفیف سمّ مینماید واندرو ما خمس چون معلوم
نمود که طبیعت افعی مضادّ حیوانست بدلیل
ردیّهٔ افعی حیوانرا تفکّر نمود که شک نیست
که افعی حیوانست پس اگر در گوشت افعی
قوت دافعهٔ ضرر سمّ نباشد حال افعی

مثل حال حیوانات دیگر باشد پس گوشت
افعی در تریاق فاروق داخل نمود و تجربه
موافق قیاس پس واقع شد و مسیحی گوید
که عدم تضرر بدن افعی از زهر وی یا بجهة
مضادتست یعنی در بدن افعی قوتی هست
که مضادّ سمّ و مقاوم اوست یا بجهت
مناسبتی است که مشابه از مشابه منفعل
نمیگردد و مولانا قطب الدین علّامه اعتراض
فرموده که مراد از تناسب اگر شبیه

در کیفیت است تقسیم بموجب تشابه و مضادّه
حاضر نباشد بجهت آنکه جایزست که غیر آن
باشد و اگر مراد به تناسب عدم تضادّست
تقسیم منحصرست اما قول مسیحی که شیٔ از مثل
و شبیه خود منفعل نمیگردد صحیح نباشد
بجهت آنکه لازم نمی آید از عدم تضاد مشابهت
امر مذکور و ابن ابی صادق گوید که عدم تضرر
بدن افعی از سمش یا از برای آنست که در بدن
او قوت مضاد منافی سم هست یا از برای

آنست که قوت مناسبت هست و اول
محالست بجهت آنکه اجتماع متضادین در بدن
افعی یا بر سبیل تنافیست با آنکه کل واحد
نفی دیگری میکند یا بر سبیل تکافوست که قوت
هر یک مساوی دیگریست و او محالست
از برای آنکه اگر قوت گوشت نفی سم کند
افعی عادم السم ماند و اگر قوت سم نفی قوت
گوشت کند قوت سم افعی را زنده نگذارد
و ثانی نیز محالست بجهت آنکه لازم می آید

که بدن افعی دایم در تعب و مقاساة امراض
باشد خصوصا اگر افعی را امری مغیر
مزاج که مقاوم سم است عارض شود
بصحت عود نکند و زنده نماند و این
خلاف واقعست بجهت آنکه مشاهده شده
که افاعی و حیات اعمار طویله میدارند
و محالست که درین مدت طویل مزاج آنها
بجهت وقوع امور ضروری مغیر مزاج
حیوان متغیر نشود پس باقی ماند که عدم

تضرر پس بجهت مناسبت باشد مثل
عدم تضرر مراره از صفرا و طحال از سودا
که این دو عضو از آن دو خلط متضرر نمیشود
مثل تضرر سایر اعضا و هیچ کوید و
اعتراض نماید که متناسبان در افعال
متشابه و نزدیک بیکدیگرند و معلومست
که طبیعت افاعی منافی حیات و مفسد
مزاج حیوانست و کوشت افعی را این حالت
نیست بلکه غذای ایشان میشود و مردم

بعضی بلاد بخوردن کوشت افعی عادت
دارند و قوت می یابند بخلاف سم افعی
که در جمیع ابدان خواه صحیح و خواه مریض
مفسد مزاج و منافی حیاتست بس اکر
کیفیت کوشت و سم افعی متناسب می بود
فعل هر دو قریب بهم می بود پس
معلوم میشد که کوشت افعی دفع اذیه سم
از ذات خود بقاومت مضادت میکند
نه بمناسبت و عدم انفعال و علامه شیرازی

در شرح قانون میفرماید که در بهره و سخن نظرست
ونظر در قول مسیحی آنست که قول او آنکه فعل
هریک از متناسبان مثل دیگریست یا قریب
بویست صحیح نیست بجهة آنکه ابن ابی صادق
اراده نکرده مناسبت مشارکت در کیفیت
بدلیل آنکه تمثیل کرده بمراره و زهره و طحال
و سودا و چون مراد از مناسبتی که میان سم
افعی و گوشت ویست مناسبتی باشد که میان
صفرا و زهره و طحال و سوداست لازم نمی آید

که فعل سم مثل فعل گوشت باشد همچنانکه
فعل مراره مثل فعل صفرا و فعل طحال
مثل فعل سوداینست و بنابرین جایزست
که سم افعی مثلا در درجه چهارم گرم باشد
و گوشتش در درجه سیم گرم باشد
و سمش قاتل و گوشتش نافع باشد و نظر
در قول ابن ابی صادق آنست که قول او
آنکه افعی هادم السم ما ذکر مطلق اراده
نموده ممنوعست بجهة آنکه میتواند بود که

نسبت با بدن افعی عدیم السم باشد بخلاف
بدن انسان و غیر آن و اگر نسبت با بدن افعی
اراده نموده و حاصل آنست که
که هر دو دلیل ضعیف است از برای آنکه
ممکنست که قوت گوشت افعی منافی قوت سم
یا ملائم باشد و صورت نوعی سم کشنده باشد
و صورت گوشت نافع بود هذا خلاصة کلامهم
خمر مختار ریحانی کهنه است و زرد کمترین
انواعست و سرخ میانه و سفید ضعیف است

و شراب کهنه تخفیف تمام دارد و مدر بول
و محلل فضلات بود و در دفع مضرت سم
ادویه قتاله مثل شوکران و افیون و فطر و امثال
آن اثر تمام دارد و مجملا نافعست بجمیع ادویه
قتاله بارده و لدغ هوام بارد السم و صواب
آنست که در اول مسموم مشروبه شراب
اندک ندهند که نتیجه مناسبت روح قلبی
و روحانیت و لطافت و تنفیذ زود تر
کیفیت سم بدل میرساند و از جالینوس

منقولست که افیون وشوکران چون بشراب
مخلوط سازند بیشتر وبیشتر اثر میکند
بشرط آنکه افیون وشوکران بیشتر باشد وشراب
کمتر اما چون بر عکس باشد شراب قوت افیون
وشوکران ناقص میگرداند ودر اواخر که کیفیت
سمّ ضعیف شده باشد فایده معتدّبه دارد
ودفع ضرر وحیر نکایه اثرش نماید ومعده و
جگر وعروق پاک گرداند وفضول را بعرق
وادرار دفع کند وریحانی شراب خوشبوی

خوش طعم است صنعته آب انگور
بچس صاف درخم کنند بعد از انکه خم را
بکشته وعنبر وعود دود کرده باشند
وقرنفل وجوز بوا وداچینی وزرباد وعود
وبالنکو ولسان الحمل نیم کوفته درکیسه
کنند ودران خم اندازند وبگذارند تا کامل
شود صاحب حاوی گوید در هر سی
رطل عصیر ده رطل قند یا عسل اضافه نمایند
دارفلفل ولیقور رید وپس گوید که اول ظهور

ثمرهٔ فلفل دار فلفل است و در میانش
دانهای کوچک هست که چون بزرگ شود
فلفل گردد لهذا گویند بهار فلفل است
و مذهب بعضی آنست که درخت دار فلفل
غیر درخت فلفل است گرمست در سیم
وخشک است در دویم و گویند گرم و
وخشک است در دویم پوستش کمتر از فلفل است
و ماسویه بر آنست که گرم و ترست بزمرهای
گشنده مفید بود و باه را قوت دهد

و معده را از رطوبات لزج پاک سازد
و قوت دهد و سدهٔ جگر بگشاید و بصرع
و فالج و عرق النسا نافعست درد سر آورد
مصلحش صمغ عربیست شربتی از نیم درم
تا یک درمست بدلش نیم وزن فلفل است
و گویند یک وزن زنجبیل و نیم وزن
زرنباد دارچینی اقسام بسیار دارد
مختار احمر طیب الرایحه باریک قلم بود
که شیرین طعم بود و زبان اندکی بگزد

وکهنه نباشد بعد از پانزده سال
ضعیف شود گرم و خشک است در سیم
گفته اند جاذب و مفتّح بود عفونت
وکیفیّات فاسده اصلاح نماید تریاقیّة
دارد خوردن و طلا کردن بلذع عقرب
وجانوران زهرناک نافع بود و دفع ضرر
افیون کند و تقویت معده نماید و بهترین
دوائیست از برای تخفیف رطوبات فضلی
تخصیص از معده و مدّر بول وطمث بود و

باستسقا وحمیات طویله و بواسیر
سودمندست شربتی کمثقالست مضرست
بمثانه مصلحش ایسارونست مضرست بسر
مصلحش سلیخه است جالینوس گوید بدلش
دو وزن سلیخه است وگویند دو وزن
کبابه وگویند دو وزن ابهل و یک وزن
خولنجان دارشیشعان قندول وشجرة العصافیر
والخلالیو پس نیز خوانند بعضی گویند چوب
سنبل رومیست وبعضی گویند بیخ سنبل هندست

دیسقوریدوس کوید درخت غلیظ خارناکست

بوستش بقرفه ماند و سرخ باشد و چوب

دارشیشعان را اندر و خون نیز کویند مختار

طیب الرایحه است که چون بوستش بکنند

سرخ باشد و قسمی دیکر هست سفید

رنک و رایحه ندارد و این قسم نیکو نیست

کرمست در اول و خشک است در دویم

و کویند در سیم و کویند کرمست در دویم

و کویند سرد دست محلّل ریاح و مصلح عفونة

بود و رطوبات غلیظه نشف کند و

معده پاک سازد و مثانه را نافع بود و سرشتی

از یک درمست تا دو درم مضرّست

بجکر مصلحش دو قوست مجفّف عصب است

مصلحش صمغ عربی است بدلش

کرمازج است و کویند یک وزن ابسارون

و نیم وزن درونج و کویند دو وزن ثمر

تنولست دهن البلسان مشهور آنست که

روغن بلسان است و حقیقت صمغ بلسان است

بلسان در حقیقت در عین الشمس مصر و باغ
فرعون بوده اهل مصر در وقت طلوع
شعری نیشتری از آهن در آن درخت
فرو میبرند و روغن مترشح میشود و گویند در
هر سال ما بین پنجاه رطل یا شصت رطل
جمع میگردد و در همان موضع بدو وزن
نقره میفروشند صاحب حاوی گوید هر چند
کهنه تر شود بهتر است و گویند تا چهار
سال قوتش باقیست مختار آنست که مغشوش

نباشد و غش آن بروغن حبة الخضرا و روغن
حنا و روغن بان و رانتج و امثال آن کنند
و تفرقه چنان توان کرد که روغن بلسان
خالص چون بر شیر چکانند ببندد و چون
در آب چکانند و بر هم زنند آب مثل
شیر سفید گردد و چون بر صوف چکانند
و بشویند هیچ اثر بر صوف نماند و از
خواص روغن بلسان آنست که چون با آهن
بمالند و بر آتش دارند روشن شود و آنچه

مغشوش بود بر سر آب مثل روغن زیت
بایستد صاحب جامع گوید که آنچه میگویند
که روغن بلسان اول در ته آب نشیند
بعد از ان بر سر آب آید حل ناشده
غلظست گرم و خشک است در اول درجه
سیم و گویند در دویم جالینوس گوید
حرارت زیاده ندارد بلکه بجهت لطافت
و سرعت تاثیر بغلط افتاده اند از کبار
ادویهٔ تریاق فاروقست بجمیع سموم مشروبه

بتخصیص شوکران و افیون و خانق النمر و فطر
و تمام لدغ هوام علی الخصوص عقرب
و افعی مقاومت نماید منقّی دماغ و سپر
و معده و رحم باشد بلکه جمیع احشا را از
موادّ غلیظه پاک سازد و ادرار نماید
رعشه و لقوه را بغایت مفید بود شربتی
از دو دانگ است تا یکمثقال رازی
گوید بدلش روغن تربت و تیادق
گوید یک وزن مار الکافور بدیقور پس

گوید یک وزن روغن کادی و نیم وزن
روغن بان و ربع وزن زیت کهنه
و نجیب الدین سمرقندی گوید که چون مر
دو درم روغن زیت ده درم روغن نارجیل
پنج درم عصاره ترب دو درم و نیم باهم
خلط کرده بجوشانند بدل روغن بلسان است
و گویند نیم وزن روغن نارگیل و دانگی و
نیم زیت کهنه است و گویند حب بلسان
چون بکوبند و با روغن زنبق بجوشانند

بدل آنست و نزد فقیر تبدیل بخیر مختار است
جهت آنست که حبّ بلسان قریب
بروغنست در آثار و مزاج ذو قوه بزر
الشقاقل نیز گویند تخم گزر برّیست
و گویند تخم کرفس است و صحیح اوّلست
ثمار زرد تازه است صاحب جامع گوید
گرم و تر است در اول شیخ الرئیس گوید
جزر برّی گرمست در دویم و مایل برطوبت
و مسیح گوید حرارتش در سیم است و یبوستش

در دویم وکویند کرمست در سیم خشکست
در اول مفتّح ومدرّ بول وطمث بود ونهش
هوام را فایده دهد وجوهر روح زیاده
کرداند کویند هرکس ده قو خورده باشد
سمّ هوام خصوصا عقرب در وی اثر
نکند وپشنک کرده بریزاند وحب القرع
بکشد شربت معتدلش یک مثقالست
مضرّ بود ومثانه مصلحش مصطکی است وکویند
اسپارون بدلش یک وزن انیسون است

راوند چینی ریوند هم نویسند وبعضی
کویند اطلاق راوند بر چهار چیز کنند
سه قسم فی الحقیقه راوندست ویک قسم
راوند نیست از سه قسم اول یکی را
چینی ودویم را زنجی وسیم را ترکی وفارسی
خوانند واین سه قسم را تمام از بلاد چین آرند
وقسم چهارم را شامی خوانند وریوند
الدّواب کویند در طب قلیل الاستعمال است
وصاحب تقویم کوید دو قسم است

چینی وخراسانی خراسانی ریوند الدواست
وبهترین جمیع اقسام ریوند چینی است یعنی
قسم اول گویند بیخ ریباس چین است
مختار آنست که ثقیل ومتکاثف نباشد وزرد
رنگ بود بمرتبهٔ که چون صلایه کنند مشابه
زعفران شود وسُمّها بزرگ بود مانند سم اسب
وظاهرش خورده نشده باشد وراوندرا
مغشوش سازند بانکه در آب بجوشانند
وآب آنرا بقوام آرند وخشک کنند وجرم را

جدا خشک کنند وبفروشند وریوند
مغشوش کم رنگ بود ومتکاثف
وچون اندکی بخایند رنگ بسیار بیرون
نیاید وریوند که مایل بسبزی باشد نارسیده
بود خوزی گوید گرم وخشک است در دویم
جالینوس گوید مرکّب القوی از جوهر
ارضی بارد که بآن تقویت اعضا مینماید
واز جوهر حارّ ناری واز جوهر هوائی
لطیف فادزهریه دارد وبسموم حیوانات

وزهرهای کشنده مقاومت مینماید
وسُدّه می‌کشاید و در تقویت اعضاء باطنی
خصوصا معده و جگر و روده و گرده و
سپرز و مثانه و رحم بغایت سودمند بود
رطوبات فضلیه بتحلیل برد و دماغ را تنقیه
کامل نماید لهذا نافعست بجمیع امراض
سر و دماغ مثل فالج و خدر و صرع
و سکته و صداع و شقیقه و مفیدست باستسقاء
مزمن و اسهال مزمن کبدی و ماساریقی

وسُدّی وا و جالع معده و سنگ مثانه
و حمیات طویله شربتی از نیم درم بود تا
دو درم و گویند از دانگی تا یکدرم مضرست
بسفل مصلحش صمغ عربی است بدلش
نیم وزن زراوند مدحرج و یک وزن
گل سرخ و سنبل است رب السوس
عصارهٔ سوس بود مختار عصیر بیخ اوست
مزاجش معتدل بود مایل بحلاوت و رطوبت
و گویند گرم و خشک است به سینه

وشش وجگر ومثانه نافع بود فضله ریه را
پاک سازد وحمیات کهنه زایل کند
وحدت ادویه کم سازد وتشنگی ببرد
شربت معتدل یکدرمست بدلش دو وزن
آن اصل السوس زعفران جادی وریهقان
واکرکم نیز گویند مختار تازهٔ سرخ
خوش رنگ خوشبوست آنچه از کوه گیلو
فارس ودیار همند خراسان آورند
پسندیده است شیخ فرماید گرمست

در سیم خشک است در اول وجالینوس
گوید گرمست در دویم وجوهر ارضی بارد
نیز دارد ودر تقویت وتمتین جوهر روح
وتفریح دل اثر تمام دارد وعطریت ممد فعل
اوست حتی آنکه سه مثقال آن تفریح میکشد
واعضای باطنی را خصوصا جرم معده
وآلات نفس ودماغ را قوت دهد وجگر و
مثانه وگرده را پاک سازد ومدر بول بود
وقوت ادویه با قاصی بدن رساند

شربتی نیم درم بود تا یکدرم اسحق گوید
مضرست به شش مصلحش انیسون است
بدلش یک وزن قسط ویک وزن
حب آترج و نیم وزن سنبل و سدپس
وزن قشور پسلیخه است وگویند دو وزن
ثقل روغن زعفران زوفرا جراو دیناریة
نیز خوانند نوعی از سداب بریاست
گرم وخشک است مسخن معده وکاسر
ریاح ومدر بول باشد خوردن وطلا کردن

بادویه قتاله وسم هوام خصوصا عقرب
نافع بود بدلش سدابست زنجبیل محمار است
که زرد باشد شیخ فرماید گرمست در
سیم خشکست در دویم ابن ماسویه گوید
گرمست در آخر سیم ترست در اول غالبا
زنجبیل تازه رطوبت دارد وخشک پوسته
اگرچه آن نیز بی رطوبت فضلی نیست
به سموم وگزندگی جانوران زهرناک
نافعست وازنواحی سر وحلق رطوبات را

بزداید و درد سر و شقیقه و خدر
ازاله نماید و سدّهٔ دماغ و سدّهٔ جگر
بگشاید و عرق النسا و نقرس را فایده
دهد تری معده هرچند شربتی دو درمست
مضرّست بحلق مصلحش عسل بود بدلش
یک وزن دارفلفل بود یا فلفل سپید
و گویند یک وزن و نیم راسن و عاقرقرحا
نیز گفته اند زراوند یونانی ارسطولوخیا
گویند یعنی فاضل در منفعت نفسا دو قسم است

طویل و مدحرج طویل نرست و مدحرج
ماده شیخ فرماید گرمست در سیم خشک است
در دویم و گفته اند خشکست در سیم
و سرد و قسم نافع بود از برای سموم مشروبه
و حیوانات گزنده بتخصیص عقرب خصوصا
قسم طویل و بلذع بلوطیه وافعی بسیار
موافق است و زراوند و زیره بلذع رتیلا
و تنین بحری نافعست و مدرّ طمث و منقّی
رحم بود و تفتیح و تلطیف دارد و قوّه مدحرج

پیش از طویلست لهذا ابر و صرع
وثقرس و فواق و درد پهلو بیشتر از طویل
فایده کند و در تنقیهٔ سینه اتم است
لهذا متاخرین مدحرج آورده اند شربتی
یک مثقالست تا دو درم مدحرج
مضر بود بسپرز مصلحش عسل است و
بدلش یک وزن زرنباد و دو دانگ
بسباسه و نیم وزن قسط بود و گویند
یک وزن و نیم زراوند طویل است و نیم وزن

ریوند چینی و زراوند طویل مضرست
بجگر مصلحش عسل بود بدلش شیطرجست
و گویند یک وزن زرنباد و نیم وزن
فلفل و دو دانگ بسفایج و گویند
نیم وزن زرنباد و نیم وزن فلفل و اولی
نزد فقیر چهار دانگ آن زراوند مدحرجست
سنبل الطیب سنبل هندی است و صاحب
جامع گوید سنبل سه قسم است هندی و
رومی و جبلی هندی را سنبل الطیب

کویند و رومی را نار دین و بری را اسارون
سنبل الطیب کرمست در اول تحففست
در دویم مختار سوری اشقر خوشبوت
که خوشه آن کوچک باشد و چون بخانید
بویش در دهان بماند مفتح و مجلی و مجفف
بود تخفیف مواد کند از سر و معده و روده
و تنقیه معده و شش و تقویت دماغ و جکر
نماید و سده جکر بکشاید و بضیق النفس
و خفقان نافع بود و استسقا خصوصا الحمی

زایل کند شربتی یکدرم است مضر بود
بکرده مصلحش کثیراست بدلش دوونج
اذخر خوشبوت و کویند پادج
سیساليوس ساپاليوس و سساليوس
و سسالی همه نویسند انجدان رومی و کاشم
رومی نیز خوانند بدکش برازیانه ماند
و تخم نیز و بیخ دراز طیب الرایحه دارد
و تخمش زرد و مسوس شود و مستعمل تخم و
بیخ و صمغ اوست صمغش را حلتیت طیب

گویند گرم و خشکست در دویم محلّل و ملطّف
و مدرّ بول و حیض بود و سپرز و سینه و جگر و
رحم پاک سازد و بکرده نافع بود و
اوجاع باطن و سرفهٔ کهنه زایل گرداند
شربتی یک درمست بدلش خردل
سفیدست و گویند انجدان طبیب
سورنجان علیه نیز خوانند بیونانی فلجیقن مختار
مصریست که ظاهر و باطنش سفید باشد
و در شکستن صلب بود سیاه و سرخ

بد باشد و ابو ریحان در صیدنه گوید که هر
سورنجان که شکوفهٔ او سفید باشد بیخ آن
نیز سفید باشد و هرچه شکوفه زرد
باشد یا ارغوانی بیخ آن سیاه و سرخ
باشد و صاحب جامع گوید که سورنجان
که در بلاد ماسپینا میروید چون بخورند مثل
قطر بخناق میکشد گرمست در اول سیم
خشک است در درجه دویم و گویند جوهر او
مرکبست از جوهر حار مسهل و جوهر بارد قبض

از ین جهت بوجع مفاصل مفیدست
وتریاق جمیع اوجاع مفاصل است وبخاصیت
تسکین درد مفاصل نماید وبقوت اسهال
بلغم خام از مفاصل وتمام اندام بیرون
آورد وباه را زیاده کند واز جالینوس
منقولست که بعده بسیار بدست مصلحش
گویند کثیراست باقند وزعفران شربتی
یک مثقال بود بدلش یک وزن تربد
ودو دانگ افتیمون وعشری خربق

سفیدست ورازی گوید بدل آن در
مفاصل یک وزن حنا ونیم وزن
مقل است وگویند بدل آن بوزیدان است
وتربد سادج بیونانی مالاثرون ومالا
بیشرون خوانند وآن برگیست شبیه
به برگ جوز که در هندستان بر روی آب
پیدا شود وبیخ ندارد وبعضی گویند ناردین
هندیست وبجهت مشابهت رایحه غلط
کرده اند صاحب جامع گوید مختار تازه است

که رنکش بسفیدی وسیاهی زند وزود
ریزه نشود وبوی نا ردین کند صاحب
اختیارات کوید بهترین آنست که تازه
بود ویکجانب بزردی ویکجانب بسبزی
مایل بود وآنچه بوی قوی دارد ورنک
آن سیاهست برک قرنقلست کرمست
درسیم وخشکست دردویم وکویند
ترست بمعده وجکر نافعست خفقان وضعف
دل زایل کند وادرار بول نماید شربتی

یک مثقالست رازی کوید مضرست
بشش مصلحش مصطکیست بدلش یک
وزن سنبل الطیب است وکویند سلیخه
یا طالیسفر سکبینج صفین نیز کویند صمغ
نباتیست که بشکل مانند قثا بود ومختار
اصفهانیست که بیرونش سرخ واندرونش
سفید بود ودرطعمش تیزی وتلخی
باشد درآب زود حل شود وبوی حلتیت
وقنه کند وکویند قنه به سکبینج مستحیل

میشود وبعضی برانند که اشترغار ست
گرم بود در سیم خشک بود در دویم
وگفته اند در سیم مسخن وملطف بود و
محلل وجالی وسینه را از فضول غلیظه
پاک سازد وسموم قتاله مقاومت
نماید وچون طلا کنند یا بخورند بلدغ
عقرب ومار فایده دهد وچون با شراب
بیاشامند گزندگی جانوران وزهرهای
کشنده را مفید بود ومدر بول وحیض و

مخرج اخلاط غلیظه باشد از روده
ومفاصل خصوصا وركين وپشنك كرده
بریزاند حب القرع وکرم شکم بکشد
وتسکین قولنج نماید شربتی یکدرم تا یکمثقال
بود مضرست بمعده وروده مصلحش مصطکی
وانیسونست بدلش قنه بود وگویند نیم وزن
جاوشیر سلیخه سوداپوست درخت
هندیست وآن درخت را سلیخه گویند
ازین جهت پوستش را سلیخ السلیخه گویند

وانواع بود مختار آنست که یاقوتی رنگ
و سطبر باشد و در طعمش اندک تلخی بود
و قصبش دراز و سوراخش تنگ باشد
و در سم سپید آنچه سیاه باشد خوب
نیست و آنچه تنک باشد کپیلا خوانند
و بعوض سلیخه فروشند گرم و خشک است
در سیم لطافت تمام دارد و قبض اندک
مقطع و ملطف بود و محلل و مدرّ حیض و بول
بود و اخراج جنین نماید و اعضا را قوت دهد

و به سینه و کرده و پهلو بسیار نافع است
به نهش افعی فایده دهد شربتی تا یکمثقال است
مضرّست با معا مصلحش کثیرا است بدلش
نیم وزن دارچینی شیح جبلی ایفلون نیز
خوانند گرم و خشک است در سیم
و گویند در دویم بجمیع زهرها و لدغ عقرب
و رتیلا فایده دهد مدرّ بول و حیض و محلّل
ریاح و نفخ بود و حب القرع و کرمها بکشد
و تنگی نفس را نافع بود شربتی و مثقال است

مضر بود به سپرز و عصب و معده مصلحش
ترمس است بدلش در قتل دو دبرنج است
و در دیکر اعمال اقسام دیکر درمنه صمغ البطم
علک البطم نیز کویند صمغ درخت حبة
الخضر است و علک الانباط صمغ درخت
بسته است بهترین علک البطم سپید
که بزردی زند و بوی حبة الخضرا کند
کرم و خشک است در آخر دویم و بهترین
علکهاست تحلیل تمام دارد و از عمق بدن

جذب کند سینه و شش پاک کرداند
و تقویه معده و جکر نماید و مدر بول
بود شربتی تا یکمثقال است بدلش
علک الانباطست و مصطکی نیز
قریب بآنست الا آنکه قبض مصطکی
زیاده است و تحلیل علک البطم بیشتر
مضرست بعصب مصلحش عسل است
صمغ عربی صمغ درخت قرطست که آنرا
صمغ خوانند و عصارهٔ آن آقاقیاست

بهترین صمغها بود مختار سفید صاف بود
که در آب زود حل شود معتدل است و گویند
گرمست و گویند سرد و خشک است
تغریه و تجفیف دارد و قوت معده و امعا
دهد و آواز صاف سازد و دفع حدت
و کسر مضرت ادویه نماید و بلزوجة قوت
ادویه را از تحلیل نگاه دارد شربتی دو
مثقالست مضرست به سپرز مصلحش کثیراست
بدلش صمغ بادام و حب الآس طین مختوم

طین بحیره و طین کاهنی و مغزه کاهنی
و مغزه لمنیه و ختم الملک نیز گویند و معدن
این گل جزیره ایست که مسمی است
به لمنوپس و آن جزیره ایست در یونان
گویند این زمان آب گرفته است و در آنجا
تلی عالی هست که آنرا بحیره گویند و سه
نوع دارد یکی گل سرخ که آنرا مغزه گویند
و دیگر گل مختوم و یکی دیگر گل اصل زمین
که کتان و جامه بآن شویند صاحب جامع گوید

زنی کاهنه آن خاک برمیدارد و نرم
میسازد و از لطیف خالص آن خواتیم ترتیب
میدهد و صورت ارطمیس ملک آنجا بران
نقش میکند و ابن قف گوید بخون بر معجون میسازد
و مشهور نیز اینست اما تحقیق صاحب جامع
خلاف آنست جالینوس گوید مختار آنست
که بوی ثبت داشته باشد و خون را به بندد
و بر زبان بچسبد و معلق بماند شیخ الرئیس
در ادویهٔ قلبی میفرماید گل مختوم معتدل

المزاجست و طبیعتش موافق مزاج آدمیست
ابن قف گوید پر سرد و خشکست در اول و در
تقویت قلب و تعدیل و تنویر روح و تفریح
خاصیت عجب دارد و بسر حد تریاقیه میرسد
لهذا مقاومت بجمیع سموم دارد خواه
پیش از سم بخورند و خواه بعد از
سمّ و در سموم مشروبه مثل ذراریح
و ارنب بحری و در نهش حیوانات مثل
افعی و سگ دیوانه و خوردن و طلا کردن

فاید تمام دهد و چون کسی سم خورده باشد
وگل مختوم بدهند بخاصیت جمع وجذب سم نماید
وبقی دفع کند و تا سم باقی باشد قی پاکن
نشود و بر محل سگ گزیدن دیوانه طلا کردن بغایت
مفیدست ومجرب و در حبس دم نظیر ندارد
شربتی یکمثقال بود تا دو درم مضرست
به شش مصلحش گل یا گلابست ابن قف گوید
بدلش در تریاق زمردست و در حبس دم
وقبض طین ارمنی عصاره لحیة التیس لحیة التیس را

هو فسطیداس واذناب الخیل نیز گویند
و شیخ الرئیس گوید که هو فطنداس عصاره
لحیة التیس است تقویت وقبض تمام دارد و
در تریاق داخل میکنند جهت تقویت و تشدید
اعضا و ابو ریحان گوید که بو حنیفه ذنب الخیل را
لحیة التیس خوانند و ماهیة آنرا غیر ماهیة اذناب
الخیل مذکور بیان میکند میگوید که آن نباتیست
که خود را بر سر درخت که در حوالی اوست می پیچد
واطرافش از آن درخت می آویزد وسیاه باشد

مثل دمهای اسب و صاحب جامع گوید که نزد
بوحنیفه ادناب الخیل لحیة التیس است و آن گیاهی است
جعد که برگ آن ببرگ گراث ماند اما بلندی
آن نشود بلکه پهن گردد و مردم آنرا میخورند
ولحیة التیس حقیقی این نباتست که مذکور شد
بعد از آن میگوید که دوائی که حنین در کتاب
جالینوس و دیقوریدوس آنرا لحیة التیس خوانده
نه لحیة التیس آنست که تعریف آن از پیش گذشت
و نه از انواع اوست و میان آنها اصلا مشابهت

نیست بلکه این دوا را یونانی قستوس میخوانند
و در اندلس ستقواص میگویند و آن درختی است
که در سنگلاخ میروید شاخهای بسیار
دارد و گل آن شبیه بگلنارست بعد از آن
میگوید که در ما بین درخت قسطوس دوائی میروید
که آنرا ایوقسطاس میگویند و آن دوائی است
شبیه بگلنار و رنگ بعضی یاقوتیست و
بعضی اشقر و بعضی سفیدست عصاره آن
مثل آقاقیا میگیرند و خشک میسازند و

درحرف ها هوفسطیداس ذکر میکند ومیکویند
که آنکس که کمان برده که هوقسطیداس لحیة التیس
بلعصارۀ اوست غلط کرده وخطا نموده
بلکه آن نوعی از طراثیث صغیرست که دراصل
درخت لحیة التیس میروید وبالحیة التیس
مذکور شد ودر حرف لام ازجالینوس
نقل میکند که هوفسطیداس قبضش از لحیة التیس
زیاده است ومرضی که از تحلب موادّ پیدا
میشود بقوت تمام ازاله مینماید مثل زحیر چون

وحیض واسهال وقروح امعا وتقویه اعضاء
ضعیفه مینماید وازینجهت مخلوط میسازند
با ضمده جکر ومعده ودر معجونی که کوشت
افعی دارد وآن تریاقست داخل میکنند جهة
تقویه وتشدید اعضا وقوتش مثل قوت
اقاقیاست الّا آنکه قبضش وتجفیفش زیاده است
غرض ازین تفصیل آنست که کلام قوم مضطرب
ومختلف است آنچه ازسخنان پاپتو معلوم
میشود آنست که هوفسطیداس که در تریاق

مذکورست غیر لحیة التیس مشهورست وآنچه از
سخن شیخ وصاحب منهاج ومتأخّرین
مفهوم میکردد آنست که از هوفسطیداس پس
ولحیة التیس که در اجزاء تریاق ذکر کرده اند
یک دواست که آنرا بفارسی اسپلیخ
وریش بز خوانند مخفی نماند که این دو دوا اگرچه
در ماهیّت مختلفند امّا در افعال وآثار متّحدند
وخاصیتی که مذکور خواهد شد بینهما مشترکست
وبدل یکدیگر میتوانند بود ومختار از هوفسطیداس

عصارهٔ تازه است سرد است در اوّل
خشکست در اوایل سیم وگویند در دوم
وگویند گرمست در اول اعضای ضعیفه را
قوت دهد وبه شش ونفث دم وتحلّب
ئیست
موادّ واسهال وسحج نافع بود وخوبترین دوا
جهت قرحهٔ امعا شربتی یک مثقالست
مضرّ بود بکرده مصلحش عسل است بدلش
آقاقیا وگویند تخم گل وگلنارست عسل
حاشا حاشا گیاهیست که گل بسیار دارد

ورنگ او سفیدست مایل بسرخی و شاخش
بسیار باریک است و باذخر ماند و برگش
شبیه برگ جعده کبیرست و بیشتر در
کوه و دامن آن روید و بوی پودنه کند
روفس گوید پودنه کوهیست صعتر الحمار نیز
گویند گرم و خشک است در سیم سده و شش
و معده و جگر پاک سازد و مدر بول و طمث
بود و در سموم بارده مفیدست چون
چون نحل بر کل آن چرا کند عسلی که حاصل شود

عسل حاشا خوانند مترجم کتاب صیدنه گوید
بوریحان میگوید که عسل حاشا به تبریزی
شنا پسند و به بوی و مزه و عسل در غایت
خوبی آن بود که از موضعی گیرند که آنجا
نبات حاشا بسیار بود و مفتّح تمام باشد
و از عفونت و فساد حفظ بدن نماید از
قعر بدن و جذب رطوبات کند از قعر
بدن و حرارت و تخفیفش بیشتر از دیگر اقسامست
و در سموم قاتله خصوصاً سموم بارده مثل

ایفون و دسفلی فایده دهد مزاج عسل کرم
وخشک است در دویم وعسل حاشا کرم
کرم وخشک ترست بشاعة او ویه کم سازد
وی محلّی وی منقّی و مدّر بول بود بدل میبختج
شیرین است عود فوانیا عود الصلیب
نیز خوانند دو قسم است نر و ماده نر
بیخش پطبر بود بغلظ انکشتی برکش به برک
جوز بود وماده شعب بسیار دارد وبیخش
مانند بلوط بود هفت عدد یا هشت عدد

باشد کرم وخشک است در دویم و
تخفیف وقبض وتحلیل وتلطیف وتفتیح
دارد جهت صرع بغایت نافع است
درد معده وسنک مثانه فایده کند
اسحق کوید مضرّ بود بمعده ومصلحش کثیرا است
کویند بدلش زفت بود یا غاریقون وکویند
زرنبا دست عرطنیثا بیخ آنرا آذربو خوانند
بفارسی جوبک اشنان کویند ودر
بعضی کتب عوض عود فاوانیا عرطنیثا نوشته اند

گرمست در سیم خشکست در دویم به نهشش
هوام وسموم مشروبه خاصه ارنب بحری فایده
دهد و تسکین وجع نماید و سدهٔ جگر بگشاید
و فواق زایل گرداند بدلش زراوند طویل است
و فوتنج وحب اترج یک وزن آن غاریقون
بعضی برانند که بیخی است وگویند که در روم میان
درخت انجیر چون کهنه و پوسیده شود غاریقون
مستحیل گردد وغاریقون از بلاد روم آورند
از موضعی که آنرا غاریقیا خوانند واشتقاق

اسم غاریقون از اسم آن موضع است
دو قسم است نر و ماده نر آنست که سخت باشد
وشظایا وطبقات نداشته باشد و ماده
آنست که سست باشد و ریشه ریشه
مختار مادهٔ سفید سبکست که در طعمش
تلخی و اندک شیرینی باشد وغاریقون زرد
وسیاه کشنده است گرم وخشک بود
شیخ در ادویهٔ قلبیه آورده که بخاصیت
تریاقیه بجمیع سموم نافعست تفریح وتقویه

قلب نماید چون کسی با خود نگاه دارد عقرب
و مار او را نگزد و چون ضماد کنند بلسع هوام
فایده دهد و به لذع عقرب منفعت تمام
دارد و مفتّح و ملطّف و مقطّع اخلاط غلیظه
و منقّی فضول دماغ و مدرّ بول و طمث بود و منقّی
گرده و رحم باشد و مخرج جمیع اخلاط باشد
خصوصا سودا و بلغم و بخاصیت تنقیهٔ فضول
نماید و اخلاطی که بجهت احتراق سمّ بسودا
مستحیل شده باشد اخراج کند پسنک کرده

بریزاند و صرع و ربو و نفث دم و
قرحهٔ شش و یرقان و ورم سپرز را نافع
بود شربتی از یکدانگ تا دو دانگ است
بدلش نیم وزن فرفیونست فطراپالیون
کرفس کوهی است سیاه و طولانی بود
شیخ فرماید که در هر جبلی فطراپالیون
نیست بلکه فطراپالیون صحریست گرم و
خشکست در سیم و از جمیع انواع کرفس
اقوی بود محلّل و مفتّح و مدرّ بول و طمث

وسی منقی کرده و رحم و مُخرج مشیمه است
بجگر و سپرز سودمند است و بسموم نافع است
بتخصیص مرداسنج است و چون داخل کنند
در ادویه مرکبه بجهة ضرر هوام و لدغ افاعی
وحیات با تمام فایده دهد اسحق بن سُلیمان
گوید که کرفس جبلی لطیف است بهر مسموم و کیفیت
سم را بخاصیت و تفتیح زود بدل میرساند
مگر آنکه بعد از ضعف قوه سم بخورند که این
هنگام نشف مادهٔ سم و دفع ضررش مینماید

شربتی تا پنج درم است بدلش دو وزن
تخم کرفس است بستانی جالینوس گوید
نیم وزن افسنتین فلفل سفید و سیاه
دیسقوریدس گوید فلفل سفید نارسیده است
و سیاه رسیده خشک شده است و بعضی
بر آنند که درخت سفید و سیاه مختلف است
و در مزاج هر دو قسم اختلاف کرده اند
بعضی بر آنند که سیاه گرم ترست و بعضی بر آنند
که سفید گرم ترست یکی گرم و خشک است

در سیم و دیگری در اول چهارم مختار ثقیل
تازه است به نهش هوام و سموم بارده
خصوصا افیون فایده دهد مدر بول و حیض و
مقوی معده بود و تخصیص سفید و رطوبات
بر چیند و بجمیع امراض سرد و بلغم فایده دهد
شربتی تا نیم مثقالست مضرست بگرده و
مصلحش عسل است بدلش دو وزن زنجبیل بود
فقاح اذخر اذخر را خلال مامونی و تبن مکه گویند
یونانی سخیلس گویند مختار عربی سرخ باریک

خوشبوست مسیح گوید گرم و خشک است
در دویم و گویند در اول و گویند گرمست
در اول و خشک است در دویم تنقیه سر و
دماغ و تحلیل نفخ نماید و سنگ گرده
بریزاند و ورم بلغمی معده و جگر زایل کند
و تقویت معده کند و ادرار بول و حیض نماید
ابن قف گوید نافعست به نهش هوام خصوصا
عقرب شربتی یک مثقالست گویند مقلل
خون باشد مصلحش قند است بدلش قصب الذریره

فو برگش برگ کرفس ماند عطر بیتی دارد
بوی نار دین کند لهذا بعضی نار دین بری خوانند
مزاجش گرم و خشک است مشابه سنبل بود
مدر بول و طمث و منقی سینه است شربتی تا
یک مثقال است مضرست بگرده مصلحش
رازیانه بود بدلش یک وزن کبابه است
و گویند فلفل سیاه فراسیون فراسیین
وحشیشة الکلب نیز گویند کراث جبلی است
شاخهای بسیار دارد زغبی و طعمش تلخ بود در

خرابهار وید جالینوس گوید گرمست در
دویم خشک است در سیم مفتح سدد
جگر و سپرز و منقی سینه و شش و رحم
و مدر طمث بود و جمیع اعضای باطنی خصوصا
آلات نفس را پاک سازد و تحلیل نفخ و تسکین
اوجاع نماید و چون بانمک برگزند کی سگ
دیوانه طلا کنند فایده دهد شربتی یک
مثقالست مضرست بالخاصیه بگرده و مثانه
و بجای بول خون آرد مصلحش سنبل الطیب است

بدلش یک وزن اسپارون وچهار
وزن حبّ البان است فوتنج جبلی
جتق نیز جبلی نیز گویند صاحب جامع گوید پودنه
سه نوعست نهری و بری و جبلی صاحب
جامع گوید بری دو نوعست یکنوع را مشکطرامشیع
خوانند و یک نوع را پودنه صحرایی و جبلی
دو نوعست یک نوع را حاشا گویند و نوع
دیگر را فلفلمون و نهری یک نوع پیش نیست
مختار جبلی سبز و رق تازهٔ خوشبوست

گرم و خشک است در سیم خوردن
و ضماد کردن آن به نهش هوام خصوصا عقرب
مفیدست چون مطبوخش بخورند بگزیدن
سبلح فاید دهد و دفع سموم قتاله کند
و جذب سم نماید و شیر که در معده به بندد
بگدازد و چون با شراب بخورند سم
مقرنه فایده دهد مدر بول و طمث بود شربتی
یکمثقالست مضرست با معا مصلحش کثیرا
بدلش یک وزن و نیم پودنه نهری

قلقطار محرق قلقطار زاج زرد است و زاج
چهار قسم است سفید و زرد و سبز و سرخ
و سبز سفید را قلقدیس خوانند و سرخ را
سوری و زرد را قلقطار و زاج را شیردندان
گویند و سبز را قلقند خوانند و همه اقسام
بیکدیگر نزدیک است و قلقطار متوسط
بود میان همه و مختار از قلقطار زرد رنگ
تازه زود شکن است گرم و خشک بود
در سیم تجفیف بغایت میدارد بمرتبه

که تجفیف میکند و قلقطار چون بسوزند
لذعش کم شود و تجفیفش زیاده گردد
و طریق سوختنش آنست که در سفالی پاکیزه
کنند و بر روی آتش فحم نهند آنقدر
که نفاخات ظاهر شود و اگر رطوبة
زیاده داشته باشد آنقدر از درنگ
نمایند که سرخ رنگ شود و از آتش بر دارند
و مضرست به شش مصلحش مرطباتست
بدلش اقسام دیگر زاجات قسط مز

قسط انواعست مشهور دو قسم بود
تلخ و شیرین شیخ فرماید که قسط
هندی قسط تلخ است و سیاه بود
و قسط بحری سفید شیرین است و قسط
عربی نیز گویند و صاحب جامع گوید
قسط هندی سیاه شیرین است
و قسط بحری سفید تلخ و تحقیق بعضی متاخرین
آنست که قسط شیرین را قسط رومی گویند
و آن بیخ سوسن سفیدست که رومیان در

میان بنفشه می پرورند مشهور بیخ بنفشه است
و قسط هندی قسط تلخ است قسط گرم
و خشکست در سیم و گویند خشک است
در دویم به لدغ عقرب و افعی و نهش
حیوانات فایده دهد سدت جگر بگشاید
و مدر بول و طمث بود سینه و جگر و سپرز
و رحم پاک سازد و سنگ گرده و مثانه
بریزاند حب القرع و کرم دراز بیرون آورد
و اخلاط از عمق بدن بظاهر کشد شربتی یک

درمست مضرّت بمثانه مصلحش گل و قند بیست
مضرّت به شش مصلحش انیسونست بدلش
دو وزن عاقرقرحا قدر دمانکر و یا جبلی است
وکرویا برّی نیز گویند و آن تخم قوقالیس
بو دگویند نوعی از دوقوست مختار تازه خیلی بود
قوی الرایحه تیز که اندکی تلخی داشته باشد
گرم و خشک است در سیم مدرّ بول و طمث
بود و مفتّح سدّه احشا و مفتّت سنگ گرده
و مثانه بود آلات بول و رحم پاک گرداند

در لسع جمیع ذوات السموم خصوصا عقرب
نافعست شربتی یک مثقال است
مضرّست بسپرز مصلحش انیسون است
بدلش اذخر و حرمل و گویند مشکطراشیع
قنه بارزد گویند یونانی جلبانی خوانند
شیخ فرماید دو قسم است یکی سفید
خفیف الوزن و دیگر ثقیل کثیف زرد رنگ
و این قسم خوبترست گرم بود در آخر دویم
خشک بود در آخر سیم دفع سموم حیات

وعقارب نماید و بجمیع سموم مقاومت
و تریاق پیکان زهردارست مدر بول بود
و طمث و مخرج جنین بود شربتی از
یکدرم تا یک مثقالست بدلش یک وزن
پیکینج و نیم وزن جاوشیرست و گویند
پیکینج قفرالیهود کفرالیهود نیز گویند
قسمی از مومیائیست و مومیایی سه قسمست
یکی مومیایی معدنی دویم مومیایی حیوانیست
سیم قفرالیهود شیخ فرماید که قفر بعضی در

کوهها باشد و بعضی در آب پیدا شود
و تمیمی گوید قفرالیهود دو نوعست و هر
دو قسم در بحیره یهودا باشد نزدیک
به بیت المقدس و شام یک قسم
آنست که زمین ساحل را میکنند و از آنجا
بیرون آورند و قسم دویم آنست
که در ایام زمستان دریا چون بحرکت و
اضطراب می آید از قعر قفرالیهود را بر میکند
و بساحل می اندازد و بوی نفط کند

مختار قسم اولست و بیشتر آنست که
قفرالیهود را المخصوص بان قسم میگردانند
و جزو تریاق اکبر نیز همان نوعست بهترین
قوی الرایحه ثقیل است که رنگ قیر داشته
باشد و سیاه تیره مغشوش است برنفت
جالینوس گوید گرم و خشکست در دویم
و شیخ فرماید گرمست در سیم به نهش
تمام هوام نافعست و تقویه اعضا دارد
سینه را پاک سازد و خون بسته بگدازد

و قرحه شش را نافع بود مدر بول و حیض بود
و درد رحم را تسکین دهد چون بخور زند یا
طلا کنند بسستی اعضا فایده دهد
قصب الذریره نباتیست که از هند می آرند
به نی کوچک خرد ماند و سرخ
رنگ بود و در میان قصبش مثل نسیج
عنکبوت چیزی سفید هست مختلط
سرخ رنگست که عقد آن بیکدیگر نزدیک
بود گرم و خشک است در سیم و گویند

درد و یم مقاومت باسموم کند و بول
و حیض براند بمعده و جگر و استسقاء
نافع بود بدلش اظفار الطیب است
یا صندل و عدس مر و گویند عدس مر
قنطوریون معرّب جنتوریه است منسوب
بجنتوریس حکیم که اوّلا بر حقیقت این دوا
اطلاع یافته و دو قسم است صغیر و دقیق
و کبیر غلیظ صغیر نزدیک آبها روید و گل
سرخ رنگ دارد و برگش مشابه

بید است و غلیظ برگش بجوز و ساقین
بحمّاض ماند و بیخ غلیظ سخت دارد که
مملوست از رطوبتی سرخ رنگ تا دو
گز نشود و بیخ غلیظ منفعت ندارد
گرم و خشک است در سیم دقیق به
لذع عقرب دافعی نافع بود چون طلا
کنند بر لسع زنبور فایده دهد مدر طمث
و مفتّح سدّهٔ جگر و سپرز و منقّی اعضا
و دافع بود و مسهل بلغم و صفرا بود لهذا آ

نافعست بصرع واوجاع مفاصل وقطوریون
غلیظ مدرّ طمث ومخرج جنین ومنقّی رحم
ومقوّی اعضا باشد بجهت قبضیتی که در
جوهر اوست شربتی دو مثقال است
مضرست بسر مصلحش عسل است گویند
بدلش یکوزن بر پیاوشانست ونیم
وزن ورق حنا وبعضی گویند یکوزن
برگ حنا ودو دانگ سورنجان ویکوزن
بنی کندر ذکر فارسیست بعربی لبان گویند

صمغ درختیست خارناک برگ ومیوه
او شبیه بمورد است ودر کوه در یمن
وعمان روید مختار ذکر مستدیر الحب سفید
یمنی است وکندر سفید چون کهنه شود
سرخ گردد وغش آن را بیع وصمغ
عربی کنند وتفرقه چنان توان کرد که کندر
چون بآتش دارند روشن میشود وماسوای
روشن نمیشود کندر گرمست در دوم
خشکست در اول وقشار کندر پوستهائی

تنکست که از کندر ریزد خشکست در
سیم حرارتش کمتر از کندر زست
و قبض و تجفیفش بیشتر و دقاق کندر آنست
که کندر را کوفته بغربال فراخ چشمه بیزند
آنچه پایین آید دقاقست و در قوت ضعیفتر
از کندرست و قبضش بیشترست بجهة اختلاط
پوست و گویند فاضلتر از کندرست جالینوس
گوید کندر سفید مطلق قبض ندارد و تقویة
معده و جگر و نشف رطوبات سینه

نماید و سرفهٔ کهنه و خفقان و درد معده
و قذف دم و اسهال دم و اختلاف
رطوبات روده و نسیان و بستگی
زبان و سرفهٔ بلغمی زایل گرداند و
شیخ در ادویهٔ قلبیه آورده که روح دماغ
و قلبی پاک سازد و تریاقیه دارد شربتی
نیم درمست بدلش مصطکی است کمافیطوس
خامانیطس نیز گویند یعنی صنوبر الارض
و در حقیقت آن اختلاف کرده اند بعضی

کویند طرخون رومیست و کویند شاخ فنه است
واصوب آنست که نباتیست که طعمش تلخ
بود و کل سرخ مایل به سیاهی دارد
و بوی صنوبر کند آنرا ماش دار و خوانند
مختار پنتانیست کرمست در دویم خشک است
در سیم مضرت خانق النمر کند منقی و مفتح
و مجلی اعضاء باطنیست ادرار بول و طمث
دارد شربتی دو درمست مضر بود به شش
مصلحش انیسونست بدلش بکوزن سسالیوس

وربع وزن پلیخه است و کویند بکوزن
زیره کرمانی و کفته اند بدلش کما دریوس است
کمنکر زد کنکری و تراب القی نیز خوانند
و آن صمغ کنکرست کویند کرم و تر بود
و کویند سرد بود مقیی باشد و دفع موادّ
باسانی نماید و بعضی جهت دفع سموم مشربه
بطریق قی داخل نموده اند و غافل شده اند
ازان که خوف آن هست که پیش از تمام
عمل و کمال اثر مقیّی تریاق را دفع نماید و عملش

باطل کرداند لهذا احکما تخم ترب را
بانفع در سموم و تریاقیه داخل نموده اند
بدل آن بیخ دارشیشعان است و دریقی
بدلش جوز القی است کما دریوس خامادریوس
نیز گویند یعنی بلوط الارض و در حقیقت
آن اختلاف کرده اند بعضی گویند شاخ
اشق است و صحیح آنست که نباتیست
سبز رنگ برگش برگ بلوط ماند
لهذا بلوط الارض نیز گویند طعمش

تلخ

تلخ بود آنرا فارسیان ر نام دارو
گویند شیخ فرماید گرم و خشک است
در سیم و جالینوس گوید خشکست در
درجه دویم چون بخورند یا ضماد کنند به
نهش هوام و سگ دیوانه نافع بود
مقطع و ملطف و مدر بول و طمث بود
و سده اعضای باطنی بگشاید لهذا نافع است
با استسقا و یرقان و صلابت طحال
و امثال آن شربتی تا دو مثقال بدلش

یکو زن سقولوقندریون است وکویند یک
وزن پلیخه وکویند عروق غافت بود
وکویند تخم حمّاض برّی بود یا شلغم بری
وکویند تخم حمّاض برّی است که آنرا اجلیمو
خوانند   حبّ العر وپس خوانند
کرم وخشک بود در دویم وکویند در سیم
وکویند مرکب القوی است وجزء حارّ غالب است
مختار خوش بوست که زبانرا بکزد وسُدّه
احشا خصوصا جکر بکشاید مقوی معده و مدرّ

بول ومنقی مثانه ومفتّت حصاة کرده و
مثانه باشد جالینوس کوید که قراطیس
حکیم چون دارچینی نبود کبابه را بدل
دارچینی در تریاق فاروق داخل می‌نمود
وحال آنکه در قوت مثل دارچینی نیست
بلکه از سلیخهٔ خوب ضعیفترست کویند
مضرست بمثانه مصلحش مصطکی است
بدلش هیل بود وکویند هیل و دارچینی
کرسنه حبیست چون مقشر کنند سرخ

بود طعمش میانهٔ ماش و عدس پس باشد
گرمست در آخر اول خشک است در
دویم مختار مصریست که رنگش بسفیدی زند
بنهش افعی و عقرب و پیک دیوانه
و ابن عرس پس طلا کردن فایده دهد جالی
و مفتح و مدر بود بمرتبهٔ که خون باد را آورد
و رطوبات غلیظه خشک سازد و سینه
و شش را از موادّ پاک گرداند و مصلح
مضرت اسقیل بود مرصاف مر

صمغی

صمغیست صاحب جامع گوید صمغ درختیست
که از آن میعهٔ سائله و یابسه گیرند مختار
تازهٔ سپک تلخ قوی الرایحه است
مغشوش سازند بصمغ که در آب مر
خوسیانیده باشند اما بوی قوی ندارد
و گاهست که غش میکنند بعضی تنوعات
قتاله و کشنده است از ثقیل و پیاز
احتراز کنند گرم و خشک است در
سیم و گویند خشکست در دویم مفتح و

محلّل ریاح بود وبسموم وگزیدن عقرب
نافعست وچون بخور رند یا ضماد کنند
بگزیدن سگ دیوانه فایدهٔ تمام دهد
ومنع تعفن کند بمرتبه که جسد میّت را از
تعفّن وتغیّر نگاه میدارد وتجفیف فضول
سینه نماید واعضای باطنی مثل قصبهٔ
شش واورده ورحم پاک سازد
ومدرّ بول وحیض بود وسرفهٔ کهنه ونفس
الانتصاب ودرد پهلو ودرد گرده و

مثانه زایل گرداند باسهال وقروح امعا
سودمندست شیخ الرئیس گوید از
برای کثرت منافع درمعاجین بکار داخل
میکنند رازی گوید بسموم نافعست خوردن
آن بلدغ عقرب فایده دهد شربتی یک
مثقال بود مضرست بمثانه مصلحش عسل است
بدلش صمغ بادام تلخ بود وفقاح اذخر
صاحب ذخیره گوید که گفته اند بدل
بدل آن نیم وزن فلفلست واین درست

نیست و نزد فقیر این درست است
مشکطرامشیع مسکطرامشیر نیز گویند و نویسند
و قطامان و قطمین نیز گویند قسمی از
پودنه کوهیست یونانی علیحن اعریا گویند
یعنی پودنه کوهی گرم و خشکست در سیم
و گویند خشک است در چهارم لطیفتر
از پودنه کوهیست و در باقی خواص متشابهند
بقوت ادرار بول و طمث کند و از غایت
ادرار خون به بول آرد و نهش حیوانات

گزنده فایده دهد و سینه و ششرا از
اخلاط پاک گرداند شربتی تخمثقال
بدلش قردمانا است میعه سائله لبنی و عسل
لبنی نیز خوانند دیسقوریدوس گوید
میعه سائله دسم مرتازه است مرتازه
میکوبند و عصیر آن میگیرند و در بعضی کتب
بجای میعه اصطرک مذکورست و آن میعه
یابسه است بر قول بعضی و بعضی صمغ زیتون را
اصطرک گویند و گفته اند اصطرک نوعی از

میعه است وآن صمغ درختی است شبیه
بدرخت سفرجل وابو جریح گوید میعه
صمغ درختیست در بلاد روم وهمچنین
پوست آن درخت میکویند یا در آب میپزند
وآب آن میگیرند عصیر وطبخ میعه سائله است
وجرم کثیف میعه یابسه وبعضی انرا اصطرک
گویند وبعضی صمغ زیتون را اصطرک گویند
علی ای حال مراد از اصطرک که در بعضی کتب
عوض سیلنی ومیعه در تریاق مذکورست

یکی از اقسام میعه است نه صمغ زیتون
ومختار از میعه سائله آنست که بنفس خود
سائل گردد گرمست در اول سیم خشک است
در دویم ومیعه سائله بشش وسینه
نافعست تقویه معده وتنقیه دماغ وسینه
نماید وحیض براند ومیعه یابسه قبضیتی
دارد نافعست بخوردن گوشت ضفادع
سمیه شربتی یک مثقالست بعضی گویند
مضرست بشش مصلحش مصطکی است

بدلش جند بیدستر و روغن یاسمین است
و گویند جاوشیر است مو کیا هیست که
به شبت ماند بیخش اندک تلخی دارد و در
معالجات بکار آید گرمست در اول خشک است
در دویم لطیف و حاد و مفتح و مدر بول
و طمث بود گرده و رحم و مثانه پاک گرداند
و بضعف جگر و درد مثانه و مفاصل نافع بود
شربتی دو درم بود مضرست بسپرز
مصلحش تخم کرفس بود بدلش نیم وزن

جوز بوا است و نیم وزن سنبل و گویند
نیم وزن فلفل سیاه هست مصطکی کنه
و علک الروم نیز خوانند گرم و خشک است
در دویم دو قسم است یکی رومی سفید
و یکی سیاه و آنرا نبطی خوانند مختار
سفید رومیست و تجفیف سیاه بیشتر
از سفید است و قبضش کمتر و تسخین و تقویه
معده و کسر نفخ نماید و بول براند و سینه
از مواد پاک گرداند مجملا بجمیع احشا نافع

بود و صاحب تقویم گوید چون بسیار استعمال
کنند ششش را بد بود مصلحش صمغ عربی است
بدلش یک وزن و نیم حب البطم است
و گویند یک وزن آن لبان مقل الیهود
در بعضی نسخ بجای قفر الیهود مقل الیهود
مذکور است و قرینه یکدیگرند در آثار و آن
صمغ درختی است در بلاد عرب و مقل ازرق
نیز خوانند و مقل مکی غیر آنست و آن ثمر
درختیست در مکه که چون پخته شد آنرا میخورند

و آن درخت را دوم میخوانند و مختار از
مقل الیهود آنست که صافی باشد شبیه
بسریشمی که از پوست گاو میسازند و زود
در آب حل شود و چرک و چوب در و نباشد
و چون بسوزند بویی شبیه ببوی اظفار الطیب
از آن آید و زود شکن باشد و آنچه بوی
را تبخ کند و امثال آن اختیار نکنند
گرم و خشک است در سیم و گویند سرد است
و گویند تر است و گویند گرم و تر است در دوم

مدر بول بود و سنگ بریزاند و بدرد
پهلو و گزاز و ریاح نافع بود و بواسیر
زایل کند و مسهل بلغم بود و رحم پاک سازد
و بجمیع سموم فایده دهد و سده گرده و
مثانه بکشاید شربتی دو مثقالست نانخواه
یعنی خواهنده نان اسم تخم مشهوریست
مختار تازه ثقیل مایل بسرخی خالی از
نخاله است گرم و خشک است در سیم
چون بخورند نهش هوام فایده دهد وچون

طلا کنند بر لسع عقرب فی الحال درد
ساکن گرداند مدر بول و حیض و منقی
گرده و رحم و مثانه و مخرج حیات
و حب القرع است شربتی دو درمست
ناردین سنبل رومیست و سنبل اقلیطی
نیز خوانند و مشابه بامیران بود وچون
اپارون ریشها دارد مختار تازه خوشبوست
آنچه بسفیدی مایل بود بد باشد گرمست
در اول خشکست در دویم نافعست بنهش

هوام تخفیف سودا کند از سینه و دماغ
و سپرز و معده و روده و رحم و تقویت
معده و جگر نماید در ادرار از سنبل الطیب
اقوی بود و در دیگر خصال اضعف ماند مستعمل
بیخ اوست مختار کثیف غلیظ طیب الرایحه
بود گرم و خشک است در سیم بسموم
و نهش هوام و لذع افاعی نافعست مفتح و
کاسر ریاح و مدر بول و طمث بود و
تنقیهٔ معده و جگر نماید بدرد پهلو و سینه

و قولنج فایده دهد مفلوج و مجذوم را نافعست
شربتی یکدرم بود مضر بود بسپرز مصلحش
رازیانه است بدلش یکوزن زیره کرمانی
و ثلث وزن عود چینی است اسحق
گوید یک و ربعی عود قرنفل است اسحق
ورد احمر گل اقسام بسیار دارد خوبترین
کلها گل سرخ است و چون ورد در اعلی الاطلاق
ذکر کنند مراد گل سرخ باشد و مختار
از آن گل سرخ فارسی است که تمام شکفته

نباشد و رایحه اش قوی باشد وبغایت
سرخ باشد مرکب القوی است جوهر
حارش در درجهٔ اولست باردش
در درجهٔ دویم لهذا اسپیخ گوید سرد است
در اول خشک است در دویم تقویت
جمیع اعضا نماید بتخصیص دل و معده و جگر
وبعطریت ملائم جوهر روح بود غشی و خفقان
زایل کند و سده جگر بگشاید و عفونة
ازمعده واحشا ببرد وجزو حار قوت وتقویة

جزو بارد را باعماق بدن برساند شربتی
از پنج درم تا ده درمست بیو فاریقون
او فاریقون نیز نوپسند بعضی خامانیطس
نیز خوانده اند دوای رومیست دیسقوریدوس
گوید نشی است که برگش بسداب ماند
وتخمی بد ترسیاه شبیه نخود دارد
بوی رانیج دارد و نوعی دیگر هست بزرگتر
ازاول یونانی اسقوریدا اسن گویند
گرم وخشک است در دویم اسپیخ گوید

در پسیم مفتّح و محلّل و مدرّ بول و طمث بود
و اخلاط بگدازد و بفالج و عرق النسا نافع بود
شربتی دو درهم است بدلش یک
وزن بیخ اذخر و نیم وزن بیخ کبر
و بعضی گویند یک وزن بیخ کبر و یک وزن
اذخر است رکن پسیم در بیان
سبب ترکیب تریاک و وجه اختیار اجزا
و مشتمل بر سه جزو است جزو اول
در بیان سبب ترکیب تریاق علی سبیل

الاطلاق

الاطلاق پوشیده نماند که متقدمین حکما
چون ملاحظه نمودند که از شرب سموم
کشنده و لذع حیوانات گزنده بدن
آدمی را مضرت بسیار لاحق گردد و بسیار
از سموم هست که مهلت نمیدهد و محتاج
بفادزهرات قویست که بامداد یکدیگر
با سموم مقاومت توانند کرد پس محتاج
شدند بجمع فادزهرات قویه که مهیا باشد
جهت سموم و پیش از غلبهٔ سم آثار آن

تریاق قوی بدل رسید و چرا پتهٔ بدل
نماید و ایضا چون سموم و نهوش مختلف
بود و هر یک را دوای مخصوص موافق
ولایق و بسا که در وقت احتیاج پیدا
کردن آن متعذر باشد حکما لطف تمام
شامل خاص ساخته بفکر عمیق و جد پس
دقیق اجزاء قویه نافعه از برای انواع
سموم جمع کردند و بحسب کثرت و
قلت فایده او زان لایقه اختیار نمودند

از مفید کثیر المنفعه بیشتر آوردند و از
قلیل المنفعه کمتر و همچنین از ضعیف الاثر
بیشتر اختیار کردند و از قوی الاثر کمتر
تا مرکبی جامع النفع جلیل القدر کثیر المنفعه
عام الاثر در جمیع سموم و امراض مرکب شد
و در ترکیب تریاقات تخصیص تریاق
اکبر چند غرض ملاحظه نمودند اول تریاقات
و فادزهرات که مقاومت با سموم
مختلفه کنند و اعضا را از سموم و نهوش

نگاه دارد اختیار کردند دویم مقویات
اعضا خصوصا اعضای رئیسه و شریفه
تعیین نمودند تا قوی و اعضا بسبب تقویت
آن ادویه قوت یابند و قادر شوند
بر دفع مضرت سموم از بدن سیم از مجففات
سم که نشف مادهٔ سم کند اختیار کردند
چهارم منقیات و مقطعات آورند که
اعضا و مجاری و احشا را از ماده سم
پاک سازد و بطریق معهوده معده بعرق و

اسهال

اسهال و ادرار و قی و ترف دم طمث
دفع کند و در ترکیب جمیع تریاقات
امور مذکوره ملاحظه باید نمود و واجبست
که تریاق را از ادویهٔ چهار نوع مذکوره
مرکب باشد و اگر با انواع ادویه مذکوره
مبدرقات و دافعات ضرر و امثال آن
جمع کنند تریاق کامل باشد و جامع
جمیع منافع بود و خالی بود از جمیع مضار
مثل تریاق فاروق که مستجمع جمیع محامدست

جزو دوم در وجه اختیار هر یک
از اجزای تریاق علی سبیل التفصیل
اجزای تریاق فاروق دو نوعست
یک نوع آنست که علت ادخال آن نفس
علتست یعنی علت اختیار آن بعینه مقصود
اصلی ترکیب است و نوع دیگر آنست که
علت اختیار آن نفس علت نیست و اول
بر دو قسم است فاعل و ممد اول فادزهرات
ومقویات ومنقیات ومجففات ومقطعاتست

که ادخال این نوع ادویه از برای نفس
سمّ است و ثانی دوائی چندست
که ممد افعال مذکوره باشد و بر دو
قسم است یا شریک فعلست یعنی نفس
فعل را مدد میکند یا نه بلکه تنفید و بدرقه
دارد و قوت دوائی مقصود را تا قاصی بدن
میرساند و نوع دویم که علت اختیار
نفس علت نیست ادخال آن یا بجهة کسر حدت
و دفع ضررست یا از برای ابقای قوت

یا بجهت تخمیر و مانند آن و بعضی از ادویه
متصفست بیک اثر و بعضی بدو اثر
و بعضی بیشتر اما فادزهرات و ادویه
که مقاومت با سموم دارند و در نهش
هوام و غیرها نافعند این ادویه اند اسقیل
و گوشت افعی بمذهب بعضی و اسقوردیون
ایرسا افیلون اسطوخودوس انیسون
بیطافلن تخم حرف بابلی رازیانه
جعده جنطیانه جاوشیر جند بید ستر

حب بلسان دارفلفل دارچینی
دهن بلسان دوقو راوند چینی
زنجبیل زراوند تخم شلغم بری پودنه
کوهی سکبینج سلیخه عودفا وانیا
ملح طیشا شراب عسل غاریقون فطراسالیون
مرفقاح اذخر فلفل فراسیون
قسط قردمانا قنه قفرالیهود فقطوریون
کمافیطوس کمادریوس طین مختوم
ناتخواه ناردین تخم کرفس که این ادویه

بعضی فادزهریه دارد وبعضی ازبرای
سموم ونهوش حارّه وبارده استعمال
میکنند وتفصیل هریک درمفردات
مذکورشد حاجت تکرارنیست وحب الغار
نیزازجملهٔ فادزهرانست که اندروماخس
آنرا اصل ترکیب تریاق داشته
چنانکه گذشت ومتاخرین اسقاط نموده اند
چنانکه مذکورشود وسبب اختیار این
ادویه آنست که اثرقوی دارند وماسوای

این ادویه بعضی ضعیف الفعل است مثل
حب عرعر وبعضی زود فاسد شود وافساد
ماسبق کند مثل جوز وفندق وحب الغار
وحب الاترج که بجهت دهنیت زود متکرج
میشود وفاسد میکردد لهذا متاخرین
حب الغار را کم ساخته اند ومتقدمین
ومتاخرین ماسبق را تجویز نموده اند
وازبعضی آثار بد ظاهر میشود مثل بزرالفجل
که قی می آورد اگر معترضی گوید که حق

که مقیّی درین ترکیب نافع باشد بجهة دفع
سمّ بطریق قی لهذا طین مختوم اختیار
کرده اند که بالخاصیّة سمّ را بقی دفع
میکنند و متقدمین گنگرزد آورده اند
جواب آنست که مقیّی در ترکیب تریاق
لایق نیست بجهة آنکه مقیّی نمیگذارد که تریاق
در معده قرار گیرد و خوف آنست
که پیش از اثر وصول تریاق بمحلّ مقصود
بقی مندفع گردد و لهذا متاخرین گنگرزد را

از تریاق انداخته اند و طین مختوم را خاصیت
آنست که در معده سم را جمع میکند
بعد ازان بقی دفع مینماید و این نوع مقیّی
مفیدست بخلاف ترب و دیگر مقیّیات
امّا منقّیات چند قسم است بعضی آنست
که موادّ را بتحت جلد دفع میکند و از اعماق
بدن بظاهر میکشد مثل گوشت افعی و قسط
مرّ و اسقیل و جمیع معرّقات و گوشت
افعی را درین فعل اثر تمامست و بعضی آنست

که ماده اپسم را بادرار بول وطمث
واسهال وامثال آن از جمیع بدن یا از عضوی
مخصوص دفع مینماید واعضا را پاک
میگرداند مثل اسطوخودوس وپس اسارون
اقحوان رازیانه جعده انیسون شراب
مرفطراپالیون قسط سیسالیوس حرف
بابلی نانخواه حماماهیو فاریقون دوقو
جاوشیر فقاح اذخر میعه زعفران
کمافیطوس ساذج علک البطم سنبل

قصب الذریره مصطکی قنطوریون دار شیشعان
شکاع اشیع اسطوخودوس دار فلفل
دارچینی دهن البلسان برا وند رب السوس
زراوند پکنج سلیخه سودا عسل حاشا
غاریقون فومو فراسیون پودنه کوهی
افیلون فردمانا قفر کندر کمادریوس
ناردین کرفس افتیمون که بعضی از این ادویه
بیک اثر و بعضی بدو یا بیشتر از جمیع
اعضا یا از یک عضو چنانچه بتفصیل

در مفردات گذشته دماغ و سینه و
دل و شش و جگر و آلات بول و جمیع احشا
واعضا از ماده سم و سایر مواد پاک
میکرداند و سبب اختیار این ادویه
دو چیز است یکی قوت اثر این ادویه دیگر
اشتراک نفع در باقی خواص ضروریه
و سبب اختیار این ادویهٔ متفرقه که هر
یک مخصوص بعضوی بود جمیع ساختند
تا تریاق کامل و تمام باشد در تنقیهٔ بدن و جمیع

اعضا مثل اسطوخودوس که تنقیهٔ دماغ
بیشتر میکند و زنجبیل که حلق و معده پاک
میسازد و مر که تنقیهٔ سینه مینماید و قسط
مر جگر را نقا میدهد و اسپارون آلات
بول پاک میگرداند و علی هذا القیاس پس
اما مقویات دو قسم است بعضی آنست
که غرض معتدّ به از آن مخصوص تقویه است مثل
کل و عصاره لحیة التیس و سبب اختیار کل
آنست که تقویت تمام اعضا دارد و بعطریه

مناسب روحست وجز و جار دارد که تنفید
جز و بارد مقوی میسماید واثرش باعماق
بدن میرساند ومصلح بعضی ادویه است
مثل رب السوس وسبب اختیار لحیة
التیس آنست که اعضای ضعیفه را قوت بسیار
میدهد وبهترین دوائی است جهة قرحه
امعاء وبشش نافعست وبعضی آنست که غرض
معتد به از ادخال آن محض تقویت نیست بلکه
با تقویت خاص وعام دیگر فواید از تقویت

زاید از ان ظاهر میشود مثل کندر واسقیل
واسطوخودوس واسارون واقاقیا
وحب بلسان وحماما وگوشت افعی ودارچینی
وروغن بلسان وریوند چینی وزعفران
وسنبل الطیب وسادج وسلیخه سودا
وصمغ البطم وفلفل وفقاح اذخر وقفر الیهود
وقنطریون ومیعه وناردین وصمغ عربی
که این ادویه مقویات مطلقه را مدد میرسانید
وهریک اثری خاص معتد به دارد وفادزهریه

وتجفیف وتنقیه اما مجففات دو قسم است
یک قسم آنست که از برای محض تجفیف
داخل کرده اند مثل قلقطار محرق واقاقیا
که غرض معتد به از ادخال هر دو تجفیف است
وسبب اختیار قلقطار از میان زاجات
آنست که متوسطست نسبت بباقی اقسام
ووجه اختیار محرق آنست که تجفیف محرق زیاده است
وسبب اختیار اقاقیا آنست که با شدت تجفیف
حرارت منفذه دارد وتقویت اعضا نیز

مینماید وقسم دویم آنست که با تجفیف
فواید ضروریه دیگر از ان ظاهر میشود مثل
اسپقیل واسقوردیون وایرسا وانیسون
وافیون وجاوشیر وسکبینج مجملا هر
دوایی که در مرتبه سیم وچهارم خشک
باشد تجفیف تمام دارد اما مجددات آنچه
شریک نفس فعل باشد در قسم ثانی
مقویات ومجففات ومنقیات
مذکور شد وآنچه مبدرقت واثر دارد

وبعمق بدن میرساند مفتحاتست مثل رازیانه
وتخم کرفس وزعفران وغیر آن اما مصلحات
کاسرات حدت ادویه ودافعات
ضرر ادویه است از کاسرات حدة
صمغ عربیست ورب السوس که حدت
ادویه زایل میکرداند وغرض معتدبه
از ادخال آنها فایدهٔ مذکورست وسبب
اختیار صمغ بر کثیرا آنست که تجفیف
صمغ زیاده است اگرچه در بعضی نسخ

کثیرا نیز آورده اند جهت غرض مذکور
ووجه اختیار رب السوس آنست
که رطوبت معتدل موافق بدن دارد
وفواید دیگر دارد مثل دفع ضرر بعضی
ادویه وتنقیه نیز دارد واز دافعات
ضرر مثل کرسنه است وهمچنین عسل
وبیشتر ادویهٔ تریاق که با فواید کلیه
مخصوصه خاصیت اصلاح نیز دارد
چنانچه معلوم شد اما حافظ قوی ادویه

حارّه داخلا وخارجا اشرف همه
افیونست که ببرودة مزاج قوت
ادویه را از فرط تحلیل نگاه میدارد
وخاصیت دیگر دارد که آن تسکین اوجاع
وتخفیف است وبجهة اعراض مذکوره در
بعضی نسخ بزرنج وجوز ماثل آورده اند
واکثر بجهة مضرت باعضای شریفه مردود را
ترک نموده بافیون اکتفا نموده اند اما
آلت امتزاج واذابه عسل خاشا وشراب

وروغن بلبسان است وسبب اختیار
عسل از سه جهتست یکی عیبن بساعت ادویه
میبرد وشکر وحلویات دیگر در مرتبه
دویم مقاومت باسموم دارد سیم آنکه
مصلح بعضی ادویه است واختیار عسل خاشا
بجهت آنست که خاشا مفتح وملطّف
ومقطع ومدرّ بول است پس آن از دیگر
اقسام قوتش زیاده است وسریع
الاستحاله نیست وسبب اختیار

دهن بلسان با ظهور فواید آنچه حاجت
بیانست پوشیده نماند که در اجزای
تریاق بعضی ادویه هست که در خواص و آثار
متحدند و قریب بیکدیگرند و از جمع مجموع
تکرار و لغویه بعضی بحسب ظاهر ظاهر میشود
پس لایق آنست که علت اجتماع مذکور شود
و آن مثل انیسونست و رازیانه و تخم کرفس بستانی
و فطراسالیونست و فلفلین و دار فلفل
و سنبل الطیب و ناردین و روغن بلسان

و حب بلسانست و قوتنج جبلی و دیگر
مشکطرامشیع است سبب جمع انیسون
و رازیانه آنست که انیسون تجفیف بیشتر
دارد و قوتش زیاده است و رازیانه
خواص بس نگاه میدارد و مصلح ضرر انیسونست
و هر یک مصلح ضرر بعضی ادویه است
پس اختیار بهر دو نمودند تا در حکم دوای قوی
بی مضرت باشد و وجه جمع تخم کرفس
و فطراسالیون آنست که تخم کرفس بستانی

بیشتر از فطراسالیون تقویت معده دارد
و فطراسالیون در دیگر خصال اقوی است
بجهت وجه مذکور جمع هر دو نمودند
و علت اختیار فلفلین آنست که سفید تقویت
معده بیشتر دارد و سیاه تجفیف بیشتر
دارد و بر قول بعضی و چون فلفلین لطافت دارند
و دارفلفل غلظ و ثبات دارد و سموم
نافعست هر سه قسم را جمع نمودند تا در
حکم دوای واحد قوی الاثر باشد در آثار

مذکوره و سبب جمع سنبل الطیب و
ناردین آنست که سنبل قوی تر از ناردین است
در جمیع خصال الا در ادرار بول و تقویت معده
که درین دو اثر ناردین بیشتر است از برای
علت مذکوره هر دو را داخل نمودند
و سبب جمع دهن بلسان و حب بلسان
آنست که روغن بلسان در جمیع افعال
از حب قوی تر است لیکن لطیفست و زود
بتحلیل میرود و حب غلیظست اثرش

اثرش دیرتر باقی می ماند جهت بقا و ثبات
حب را نیز داخل ساختند و سبب جمع
فوتنج جبلی و مشکطرامشیع آنست که
مشکطرامشیع لطیفترست و در ادرار قوتش
زیاده است و فوتنج جبلی بسموم و لدغ
عقرب نافعست و غلیظترست جهة ملاحظه
مذکور جمع هر دو نموده اند چون ازین وجوه علت
ادخال بعضی دیگر از ادویه تریاق که بدل یکدیگر
واقع میشوند و نزدیک بهم اند در افعال

استنباط میتوان کرد چون ملاحظه
خصوصیة افعال هر یک بنمایند و تفصیل
بتطویل می انجامید بهمین قدر اختصار شد
وایضا فایده در جمیع ادویه مشترک
درفاین آنست که درین صورت صور
وامزجه مختلفه مؤثرست بخلاف صور
وحدانی اگر بپرسند که سبب چیست
که قرص اندر و خون داخل تریاق نموده اند
وحال آنکه غیر اجزاء تریاق جزوی

دیگر ندارد غیر دارشیشعان و قصب الذریره
واقحوان و مصطکی در بعضی نسخ بس لایق
چنان بود که این ادویه اضافه میکردند
واگر زیادتی اجزا میخواستند چرا
وزن مفردات زیاده نکردند بلکه ترکیبی
دیگر ساختند جواب آنست که قرص
اندروخون پیش از ترکیب تریاق از جمله
تریاقات بوده که جهت سموم بکارمیداشته‌اند
چون ماغنیس اراده نمود که این قرص را

در تریاق اضافه نماید بهمان اجزا مرکبا
داخل نمود تا اثری که تابع آن مزاجست
وازآن مرکب بتجربه ظاهر شده
بهتر بظهور رسد و معلومست که مجرّب
خوبتر از غیر مجربست چنانکه شیخ الرئیس
میفرماید که سبب در آنکه مجرّب بهترست
آنست که هر دواء مرکب را بحسب
بسایط حکمی است و بحسب مجموع جمله
صورت حکمی دیگرست و غیر مجرّب

افادهٔ فایدهٔ میکند که باعتبار بسایط است
تنها و فایده که از مزاج حاصل شده معلوم
نمیشود که آیا زایدست دران معنی یا ناقص
و در مجرب مرد وامر محقق است وبساکه
فایده در صورت مزاجی پیشتر باشد
از بسایط وچون ترکیبی مرکب شود از
مرکبات و مفردات مزاجی که از مجموع
حاصل شده غیر مزاجیست که از مجموع
همان ادویه حاصل شود چون مفردا مفردا

داخل کنند پس در جمیع مرکبات تخصیص
تریاقات که بصورت نوعی عمل میکند
اجزای مرکبه را همچنان مرکب داخل
باید کرد تا صورت وخاصیت بحال خود
باقی ماند وشیخ الرئیس باین معنی تصریح
میفرماید ومیگوید که بسیاری از تراکیب
مرکبست از مفردات ومرکبات مثل
تریاق که مرکبست از اجزای مفرده و
واقراص تلشه پس هر قرص را بسبب مزاج

مخصوص خاصیتی است که در مفردات
یافت نمیشود معترض رسد که بگوید که
بتجربه معلوم شده که اثر تریاق در سمیت
بیش کمست و شیخ الرئیس میفرماید که نفع
تریاق در بیش اندکست آنقدر فایده دهد
که موت را در توقف اندازد و پس لایق
چنان بود که فادزهرات بیش مثل جدوار
وحجر التیس و مشک داخل میکردند تا نفعش
اکمل می بود وایضا کبار فادزهرات

مثل ما فرفین وحجر التیس چرا داخل نکردند
اگر چه کسی بتکلف جواب دهد که تریاق
مرکبیست که بصورت نوعی عملش زیاده است
چنانکه در صدر کتاب مذکور شد وچون
از صورت ترکیب مذکور اثر معتد به
یا فتند بغیر آن جایز نداشتند ضعف آن
ظاهرست ومعترض را میرسد که بگوید
بچه دلیل معلوم کردند که اگر ادویه مذکوره
اضافه نمایند اثرش کمترست شاید که صورتی

که بعد از تخمیر این ترکیب حاصل شود
اقوی باشد از صورت ترکیب اول و
ظاهرست که تجربه درین باب حاکمست
نه استدلال اگر حقیقتا پس دال بر آنست
که اثر این مرکب باعتبار بسایط زیاده باشد
والله اعلم بحقیقة الحال جزو سیم در اوزان
مفردات تریاق قاعده در تقلیل و تکثیر
اجزاء مرکب آنست که اگر دوا شریف
باشد بیشتر کنند واگر خسیس باشد کمتر کنند

وهمچنین دوایی که در فعل مقصود شریک
داشته باشد کمتر کنند وآنچه شریک
نداشته باشد بیشتر کنند واگر دوا
قوی الاثر باشد کمتر کنند واگر ضعیف
الاثر باشد بیشتر کنند وهمچنین دوا اگر
مضرت نداشته باشد بیشتر داخل کنند
واگر مضرت داشته باشد کمتر داخل کنند
ناظران ترکیب تریاق ملاحظه اسباب
کثرت وقلت اجزا نموده اند و در هر

دو واگر جمیع اسباب کثرت یافتند
در مقدار آن افزودند واگر جمیع اسباب
قلت یافتند تقلیل نمودند واگر بعضی
اسباب کثرت با بعضی اسباب قلت
جمع شد در مقدار ملاحظه اعتدال نمودند
وتقسیم نمودند کثرت را باقصی در کثرت
و بادنی در کثرت و بوسط در کثرت
بحسب قرب و بعد احد الطرفین و همچنین
از جانب قلت قسمت نمودند باقصی در قلت

وادنی

وادنی در قلت و وسط در قلت
بحسب قرب و بعد احد الطرفین واقصی
حدود کثرت را چهل و هشت جزو
اعتبار کردند واقلش دوازده و وسطش
بیست و چهار واکثر حدود کمیت قلیل را
شش جزو اعتبار کردند واقلش دو جزو
واوسط چهار جزو وبس اقل حدود کمیت
کثیر ضعف اکثر حدود کمیهٔ قلیل باشد و چون
وچون اسقل اثر تمام داشت در احراق

بسم و نفع در سموم و مضرتش بکر سینه
نافع در سموم زایل شده بود و منقی
سینه و اعضای غذا و اعضای نفس بود
و زن آنرا حد اکثر اختیار کردند چهل و
هشت مثقال آوردند و چون قرص افعی عمده
ارکان تریاق بود و اثر قوی داشت حد وسط
اختیار کردند و قرص اندر و خون اگرچه
منفعتش بسیار بود اما شریک در افعال
داشت و زن آنرا نیز حد وسط اختیار

کردند و همچنین فلفل سیاه و
افیون جهت تسکین وجع و ابطال حدت
سموم و استسقاء قوت دوا و تنویم
و قلت شریک موجب تکثیر بود و قوة
اثرش موجب تقلیل بود و زن آنرا حد نیز
وسط در کثرت اختیار کردند و همچنین
دارچینی جهت آنکه نافع بود در سموم و تقویت
اعضای شریفه و فواید بسیار داشت
و این حالات موجب تکثیر بود و چون در

خواص شریک گشنیز داشت و ببعضی اعضا
مضر بود مثل سر و عصب و فم معده و
مثانه و این امور بسبب تقلیل بود ازین جهة
در سوابق دوازده مثقال آورده اند متأخرین
ملاحظه کثرت فوایدش نموده اند وزن
وسط اختیار کردند و تخم شلغم و اسقوردیون
واصل السوس آسمانگون و نیی و غاریقون
چون ضعیف الاثر بودند در فادزهریه شریک
یکدیگر بودند در نفع سموم و در فواید ضروریه

از تنقیه و غیرها مفید بودند وزن ادنی در
کثرت اختیار کردند و گل سرخ چون در
تقویت جمیع اعضا اثر تمام داشت و مضرت
نداشت و مصلح مضرت بعضی ادویه بود
و در خواص دیگر ضروری اثر نداشت
و شریک بسیار داشت وزنش را
ادنی در کثرت اختیار نمودند و رب السوس
اگرچه خواص شریفه از فادزهریه و غیرها
نداشت بلکه جهة کسر حدت ادویه بود

تقلیل از آن لایق بود چون شریک بسیار نداشت
وزن ادنی در کثرت اختیار نمودند و روغن
بلسان اگرچه کثرت منافعش موجب تکثیر
بود چون حب و عود که قرینهٔ اوست در خواص
داخل بود و در مراتبی شریک دیگر داشت
ثمان وزن اختیار نمودند و مر و زعفران
و زنجبیل و راوند و بیطافلن و پودنهٔ کوهی
و فراسیون فطراسالیون اسطوخودوس
قسط مر فلفل سفید دار فلفل مشکطرامشیع

کندر فقاح اذخر صمغ البطم سلیخهٔ سودا
سنبل جعد چون بر دیک یکدیگرند در تنقیه
و تفتیح و تلطیف یک وزن آوردند
اعلی در قلت اختیار کردند و چون مر فواید
بسیار داشت لایق چنان بود که وزن
آنرا از مراتب اعلی آورند لیکن بجهة
کثرت شرکا وزن اعلی در قلت اختیار
کردند قلت بجهة اشتراک و اعلی در قلت
بجهة کثرت منافع اگر پرسند که فلفلین

و دار فلفل نزدیک بهم اند چونست که
فلفل سیاه بیست وچهار مثقال آورند
وسفید و دار فلفل را شش مثقال و
حال آنکه در میان این قدر تفاوت نیست
جواب آنست که فلفل سیاه را پوست
بیشترست از فلفل سفید وسفید و دار فلفل
نزدیک بیکدیگرند وخالی از رطوبت نیستند
وتخفیف انسب است بترکیب تریاق از آنجهة
سیاه بیشتر آورند وسفید و دار فلفل را

باهم نصف سیاه آورند جهة آنکه حکم یک
دوا دارند وایضا بر مذهب بعضی قوت
سیاه ضعیفترست جهة کمال جفاف
واین سبب موجب تکثیرست ومیعه سائله
وتخم کرفس وسیسالیوس وبزر بلاسقیس
ونانخواه وکمادریوس وکماقیطوس
عصارهٔ لحیة التیس ناردین پادج جنطیانا
رازیانه طین مختوم قلقطار حماما وحب
بلسان هیوفاریقون فو مو صمغ قردمانا

انیسون آقاقیا را وزن وسط در قلت
اختیار کردند جهة آنکه این ادویه باشرکت
در افعال بعضی قلیل المنفعة است مثل صمغ
وبعضی قوی الاثر است مثل قلقطار و ماسوی را
وزن ادنی در قلت اختیار کردند جهة کثرت
اشتراک وقلت منافع وچون مزید تفصیل
موجب تطویل بی فایده بود باین قدر
اکتفا نمود وچون خبیر بر قاعده تعین اوزان
مرکب منافع ومضار کل واحد از ادویه را

در مفردات مطالعه کند سبب اختیار
وزن هر یک از اجزا آن تفصیل بر و
ظاهر گردد واز اسباب که مذکور
شد قادر گردد بر استنباط وجه تعین اوزان
ادویه در باقی نسخ ومن الله التوفیق
خاتمه در بیان اسنان تریاق وقواعد
امتحان وامثال آن ومشتمل بر چهار جمله است
جمله اول در اسنان تریاق شیخ فرماید
که تریاق را طفولیت وترعرع وشباب

و شیخوخة و موت هست طفلست بعد از
شش ماه تا بعد از یکسال بعد ازان
در ترعرعست تا ده سال در بلاد حاره و
بعد ازان در وقوفست تا ده سال یا بیست
سال بحسب بلاد بعد ازان بیست سال
تا چهل سال شروع در شیخوخة و انحطاط
میکند بعد از سی سال تا شصت سال
از درجه تریاقیت می افتد و مثل دواء المسک
و معاجین دیگر میشود و حنین گوید که تریاق در

دوازده سال تصحیح می یابد و بعضی بعد از
پنج سال و شش سال و هفت سال بعمل
آورند و در نهش ذوات السموم و شرب
ادویه قتاله جهت آنکه این نوع سموم محتاج
بعلاج قویست و تریاق درین اوقات
تازه و قوی الاثرست و صاحب حاوی
گوید که تریاق را پیش از هفت سال
بعمل نیاورند و بهتر آنست که بعد از دوازده
سال بدهند که قوت تریاق و خواص آن

درین وقت تمام میشود وبعضی بعد از
شش ماه جایز داشته اند وبعضی بعد از
یکسال و تریاق تا سی سال در حد جوانیست
و تا شصت سال در حد عتاقت و چون ازین
مدت بگذرد فعلش بغایت ضعیف و
باطل گردد جملهٔ چهارم در قواعد
امتحان تریاق مشهور پیش اصحاب این
فن در امتحان تریاق سه طریقست
طریق اول آنست که شخصی را مسهل قوی یا مقیئی

دویم

قوی مثل سقمونیا و خربق بدهند و بوزن
باقلای مصری که بیست و چهار جوست
تریاق بدهند اگر مانع فعل دوا شود خالص
و قوی بود و الا ضعیف طریق دویم
آنکه خروس بری که آنرا تذرو میگویند
بگیرند و افعی بر وی مسلط کرده اند و پیش از
نهش یا بعد از ان یک شربت تریاق
در حلق خروس ریزند اگر خلاص شود تریاق
خالص است و قوی و الا ضعیف و مغشوش

واختیار خر و پس جهة آنست که پوست
بیشتر دارد و پسیم زود تر در ان مزاج
اثر میکند و اثر تریاق بهتر ظاهر میکرد د طریق
سیم آنست که حیوانی را دوا، قاتل بدهند
بعد از ان تریاق بدهند اگر خلاص کرد د
محمود ست والاّ ردّی وابو ریحان سه
طریق دیکر در باب امتحان تریاق اکبر نقل
میکند اول انکه قدری سیر بخورند واز پی
آن اندکی تریاق اگر ازاله بوی سیر نماید

قوی و چند باشد وردی دویم آنکه
مقدار نخودی تریاق بکداز ند واندکی
سیر کوفته در آن میان انداز ند اگر بعد از
سه ساعت بوی سیر زایل کرد د تریاق
نیکو باشد سیم آنکه پارهٔ تریاق در خون
خوکی که منعقد شده باشد بیندازند
اگر در ساعت بکداز د نیکو بود والاعتماد
علی التجربه جملهٔ سیم در فواید تریاق
فضیلت تریاق بسبه اصل راجع میشود اوّل

انتفاع در حفظ صحت دویم انتفاع در تقدم
حفظ صحت سیم انتفاع در علاج مرض اما
انتفاع در حال صحت بجهة آنست که این ترکیب
تعدیل مزاج واعضا مینماید وقوت میدهد
اعضاء غذا وقوای طبیعی را تا فعل هر قوتی
از جذب وامساک وهضم ودفع معدی
وکبدی وعروقی وعضوی بر وجه اتم
ظاهر شود وحرارت غریزی زیاده
میگرداند وروح حیوانی را برمی افروزد

وابخره از جانب دل ودماغ دور میسازد
پس افعال حیوانی ونفسانی از مصادر بهتر
صادر میشود ونفس را از عوارض ردیه
نگاه میدارد اما انتفاع در تقدم حفظ آنست
که بجهة تقویت جمیع اعضاء رئیسه وشریفه
وتمام بدن وارواح وقوی بدن را از جمیع
مکاره نگاه میدارد ودفع مواد مینماید
وطبیعت را مدد میدهد بر اصلاح کیفیت
فاسده پس حرارت بدن مینماید از حدوث

آفات خارجی مثل وبا و امراض وافده
و جالینوس حکایت میکند که در بعضی از
مواضع یونان وبایی طاری شد و مردم
آنجا بحکما مشورت نموده بخوردن تریاق امر
فرمودند هر کس بعمل آورد اگر این علت
عارض او نشده باشد بسلامت ماند
و اگر عارض شده باشد زایل گردد و هر که
مرتکب نگشت هلاک شد و هر شخصی که معتاد
شود بخوردن تریاقات بدنش از سموم متاثر

نگردد و او را طبیعتی پیدا شود که مقاومت
با سموم کند حتی آنکه گفته اند که این شخص را
اگر عقرب بگزد در ساعت عقرب میمیرد
و مؤید این سخنست حکایتی که علامهٔ شیرازی
در شرح قانون خود میگوید که مثریدیطوس
ملک یونان مشهور بود بفضیلت و او را
اعدا بسیار بودند چون خایف شد از
آنکه او را مسموم سازند اطبای عصر خود را
جمع نموده تریاقی ساخت که دفع سموم کند

و با پسم خود مسمّی نمود چون مدتی بدان
مداومت کرد بدن او متکیّف شد بکیفیت
آن ترکیب و بعد از مدتی که آن ملک را
با بعضی اعدا محاربه واقع شد و برو مستولی
شدند بعضی قلاع متحصّن شد چون استیلاء
اعدا زیاده شد و ترسید که بدست اعدا
اسیر گردد قتل خود اختیار نمود و مرتکب
شرب سموم نمود هر چند سموم بخورد در
بدنش اثر نکرد و همان سموم را بجمعی که قریب

المزاج با او بودند بداد در حال بمردند چون
از خوردن سموم مایوس ماند یکی از غلامان
خود امر کرد که او را بقتل آوردند اینست
حال کسی که بخوردن تریاق عادت کند
امّا انتفاع در مداومت امراض آنست که
این ترکیب شفا میدهد از مرضی که از علاج
آن مایوس شده باشند و خوردن تریاق
آنشخص را بمنزلهٔ ولادت ثانی میشود
و بعضی از مفسّران کتب جالینوس تصریح

نموده اند که خوردن تریاق بصد مرض فایده
میدهد وحق آنست که بجمیع امراض بارده
ساده ومادی نافعست وتفصیل آنست که
غرض اصلی از ترکیب تریاق مقاومت سموست
اما چون مشتملست بر مقویات جمیع اعضا و
ارواح ومنقیات ومفتحات ومحللات
وملطفات ومقطعات اخلاط ومسکنات
اوجاع بجمیع امراض مفیدست وچون
تریاق دو اثرست یکی بحسب بسایط ودیگری

بحسب

بحسب صورت که مقوی روح وممد
طبیعتست تا مقاومت بجمیع مضادات
تواند کرد پس بحسب صورت بجمیع
امراض بارده وحاره نافع باشد و
حفظ صحت اصحی نماید وچون پیش از حدوث
مکاره وآفات بخورند حراسته بدن نماید
از جمیع علل قاتله وضرر وبا وفساد آب
وهوا مجملا تمام مضار داخلی وخارجی
ودر صورت ثانی یعنی بحسب بسایط با امراض

بارده پادجه و مادیه و مرکبه خصوصا که
جزء بارد غالب باشد و جمیع اوجاع و
نفخها و سده نفع تمام دارد مثل درد
سر کهنه و شقیقه و هیضه و فالج و رعشه
و سکته و صرع و لقوه و وسواس
و جنون و خفقان بلغمی و سوداوی و نقرس
و بد دلی زایل گرداند و گرفتن آواز
و آمدن خون از گلو و تشنج و ضیق النفس و
نفس الانتصاب و سرفه کهنه و ذات

الجنب و شوصه و هیضه و ضعف معده
و شهوت کلبی و سده جگر و استسقا و سده
سپرز و گرده و ذو سنطاریا و اسهال
کهنه و قروح امعا و اسهال دم و قولنج
و حبس بول و حبس طمث نافع بود و اخراج
جنین میت نماید و یرقان سیاه و تب
نافض زایل گرداند و حب القرع و حیات
دفع کند و سنگ گرده و مثانه
بریزاند و اوجاع گرده و رحم و مثانه و

اوجاع مفاصل زایل گرداند مجملا بجمیع امراض
بارده از سر تا قدم نافعست جهة آنکه
مرکبست از جمیع مقویات جمیع اعضا و
مقویات سر و دماغ و سینه و آلات
نفس و آلات غذا و آلات نفض و مجففات
مواد و مقطعات و محللات و ملطفات
فضول از جمیع اعضا و مفاصل و بامراض
حاره حاده و امراض صفراوی و سوء المزاج
حاره پاده مضرست و همچنین صبیان را

متعرض خوردن تریاق نباید شد بجهت
آنکه قوت تریاق بیش از قوت بدن صبیانست
تحلیل بدن ایشان نماید و رطوبت اصلی
ضروری در تموز تحلیل دهد و تخفیف کند
حکایت کنند که شخصی اسیری بود که تریاق
بسیار میخورد چون مدتی مداومت نمود
تب دایم لازم و جفاف بدن و ذبول
وضعف پیدا کرد بجالینوس مشورت کرد
وجالینوس مدتی مدید متوجه علاج او شد

قوتش زیاده گشت و پاره بصلاح آمد
پدرش بار دیگر بخوردن تریاق مامور ساخت
چون مرتکب خوردن آن ترکیب شد قوتش
قادر نبود بر تصرف در آن ترکیب تحلیل بدنش
نمود و اسهال کرد و در همان شب بمرد و همچنین
در زمان حارّ و بلاد حارّه نباید خوردن
بجهت آنکه دوا و هوا بمدد یکدیگر موجب
زیادتی التهاب میشود و بذبول و دق میکشد
و همچنین صاحب مزاج گرم را محترز باید بود

از خوردن تریاق که مضرت تمام میرساند
و اگر مرتکب شود حکم آن دارد که در هلاک
خود سعی مینماید و کهول و مشایخ را بسیار
نافعست چون مداومت نمایند فضول
بلغمی را تحلیل دهد و حرارت غریزی بر
افروزد و غذا بخون مستحیل کرداند که با
شراب میل کنند نه با آب جملهٔ چهارم
در شربت تریاق و طریق استعمال در
اصناف امراض و انواع سموم قاعده

خوردن تریاک و وزن شربتش
آنست که در سموم افعی و معطشه و حیواناتی
که زهر قوی داشته باشند و در سموم
مشروبه یک بندقه دهند و بندقه یک
مثقالست و در سموم بارده مثل افیون
و خانق النمر یک وقیه شراب حل کرده
دهند و وقیه هشت مثقالست و چنین گویند
در چهار وقیه و نیم شراب دهند و در
سموم حاره بگلاب دهند و کسی را که سگ دیوانه

گزیده باشد نیم مثقال تا یکمثقال با یک
سرطان نهری بریان کرده در چهار
وقیه شراب دهند و زنبور زده را
نیم مثقال در سرکه دهند و همچنین
در سرکه حل کنند و طلا نمایند و
در جمیع امراض یک باقلای مصری دهند
که نیم مثقالست و جهة انقطاع صوت شراب
دهند و اگر در شیب زبان باضعف
آن کثیرا نگاه دارند نیکو بود و جهت

تب لرز که گرم نشود نیم درم با آب گرم
دهند و تب بلغمی ایک ترمس
در سه وقیه شراب دهند یا در آب
گرم و جهة نفث دم حنین گوید اگر علت قریب
باشد با سرکه ممزوج دهند و اگر قدیم
باشد با طبیخ شیح العالم و صاحب
ذخیرهٔ خوارزمشاهی گوید در اول علت
با سرکه ممزوج دهند و در آخر علت
بماء العسل و جهت صداع مزمن و شقیقه

و ضیق نفس با سکنجبین عنصلی دهند سه روز
و شهوت کلبی را در سه وقیه شراب
دهند و در درد سینه و پهلو را بماء العسل
و جلاب دهند و قولنج و نفخ معده
و مغص را بشراب دهند و در سقوط
شهوت بشراب ممزوج دهند و یرقان
سیاه را ایک ترمس در طبیخ اسارون
دهند و در فالج و لقوه و رعشه و مانند آن
با ماء الاصول دهند و در استسقا ایک

وقیه و نیم سپر که ممزوج دهند یا همچنان
فرو برند و اورام و سپرز که کهنه شده
باشد سکنجبین عسلی یا عنصلی دهند
و در سپنک کرده و مثانه بطبیخ کرفس
دهند و بجهت اسهال دم و قروح امعا
بطبیخ رازیانه و زیره دهند و جهت حبس
حیض شراب دهند یا طبیخ مشکطرامشیع
یا طبیخ ابهل و در جذام با ماء الجبن دهند و در
برص بماء العسل و در حب القرع و حیات

بطبیخ قیصوم و شیح دهند و در صرع
اوّلا غرغره کنند بعد از ان سکنجبین عسلی
حل کرده دهند مجملا در هر مرض با آنچه مناسب
باشد امتزاج نموده دهند و اصوب
نزد فقیر آنست که جهة سموم حل کرده بدهند
تا از مجاری زودتر گذرد و در منافذ تا آخر
نفوذ کنند و اثر آن بیشتر و بیشتر بدل
و اعضای شریفه رسد و همچنین جهت
اعضای بعیده حل کرده دهند تا بیشتر

193

BLANK PAGE

از انکه قوت دوا ضعیف شود واثرش
بموضع مقصود نرسد اما در امراض معده
و مانند آن اگر حل نسازند بلکه همچنان
بدهند که فرو برد در معده بیشتر درنگ
کند واثرش بهتر ظاهر شود والله اعلم بالصواب

تمت هذه الرسالة
الشریفة علی یدی اضعف عباد الله
المتین ابن شاه محمد
قطب الدین
سنه ٩٩٢

floated 2/7/90 J.A.

BLANK PAGE

Text on bottom edge follows



Text on spine follows



END OF REEL

PLEASE REWIND